

خپلواکی



استقلال

www.esteqtaal.net

خط فرضی دیورند مولود دسائس انگریس و روسیه

سیاست دولتمردان افغانستان در قبال خط فرضی دیورند



مؤلف: انجنیر فضل احمد افغان
تاریخ: ۲۹ جولای ۲۰۲۱ م

اهداء و امتنایه

salamwatanam@gmail.com

کلام را به ارشادات خداوند متعال که فرموده اند (أَلذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ) آغاز میکنم که توانائی استفاده از قلم را برای این بنده عاجز اعطا فرموده اند. لهذا وظیفه خود میدانم که با سجود عرض شکران و امتنان نمایم و سپس با سپاسگزاری از والدین مهربانم که در حیات من را به آموختن علم و نوشتن تشویق و ترغیب فرموده اند و همچنان به استادان گرانقدرم که استفاده از قلم را به من آموخته اند، اهداء و با عرض امتنان، روحشان را از خداوند متعال شاد و یادشان را برای همیشه گرامی میخواهم.

نیز به دانشمندانی که آثار پر بهای خود را برای نسلهای آینده گذاشته اند و من خوشبختانه با استفاده از نوشته های نهایت با ارزش شان خیسته و جسته قسمت های آنرا نقل قول نموده ام، اهداء و عرض سپاس مینمایم.

به پدران و نیاکان ما و جوانان امروزی که از صدای بر حق ملت با شهامت افغان و خاصتاً برادران جدا شده دوطرف خط فرضی دیورند دفاع و مبارزه خود را الی امروز دوام داده اند، اهداء و عرض شکران و امتنان مینمایم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مقدمه



در این نوشته مختصر سعی به عمل آمده که قبل از بحث در مورد "سیاست دولتمردان افغانستان در قبال خط فرضی دیورند" در جستجوی ریشه های تاریخی موضوع که چرا امپراطوری بزرگ ابدالی که به قیادت احمد شاه ابدالی تأسیس گردیده بود، بالاخره با کشیدن خط فرضی دیورند در سال ۱۸۹۳م که آنرا من دانه سرطانی سوم نامیده ام به افغانستان امروزی محاط به خشکه تبدیل گردیده، تحقیقات لازمه انجام دهم. لهذا دریافتم که امپراطوری ابدالی قربانی رقابتهای کشورهای استعمارگر وقت گردیده و هر یک بنابر اهمیت موقعیت ستراتیژیکی افغانستان در منطقه و با دورنمای وسیع برای تطبیق پلانهای سیاسی، اقتصادی و نظامی شان از داخل شدن پای بریتانیا در هند در اواخر امپراطوری تیمور شاه ابدالی، مخصوصاً از زمان امپراطوری شاه زمان ابدالی آغاز و قدرت های شمال و جنوب وقت امپراطوری ابدالی و سپس قدرت های شرق و غرب جهانی در مراحل مختلف با استفاده از احساسات مذهبی و ناتوانی اقتصادی و دفاعی مردم و رهبران وقت استفاده نموده و به مرور زمان در معامله گری های قدرتهای ذیدخل دانه های سرطانی را یکی بعد دیگر در بدنه امپراطوری ابدالی ها ایجاد کردند. تا بالاخره با گره زدن دانه اول و دوم سرطانی امپراطوری ابدالی را با دانه سوم سرطانی (خط دیورند) در سال ۱۸۹۳م گره زدند که در نتیجه ایجاد دانه سوم نه تنها در بیش از یک قرن درد سر برای خواهران و برادران دو طرف خط فرضی بوده بلکه مسبب اصلی بدبختیهای جبران ناپذیر امروزی کشور عزیز ما افغانستان نیز گردیده است. ،لهذا نویسنده در این کتاب سعی نموده که به رویت اسناد موثق از دسایس قدرتهای وقت و نیات شوم شان در افغانستان و منطقه پرده برداشته تا با ملاحظه سوابق تاریخی خط فرضی دیورند قضاوت صورت گیرد، نه اینکه بصورت غیر مسؤلانه روی احساسات و سپس در روشنی سوابق تاریخی دانسته شود

که در طول تاریخ موضعگیری دولتمردان افغانستان در قبال خط فرضی نام نهاد دیورند چه بوده، روشنی انداخته شود تا ملت مظلوم افغان و خواهران و برادران ماورای خط فرضی دیورند با ملاحظه سوابق تاریخی بتوانند تصمیم قاطع در مورد این معضله دردناک اتخاذ نمایند.



نگاه مختصر به تاریخ قبل از خط فرضی دیورند

دانه سوم سرطانی (خط سیاه فرضی دیورند) در بدن



مادر وطن عزیز ما حادثه نبوده که صرف از تاریخ ۱۲ نومبر ۱۸۹۳م آغاز و حتی مسبب بدبختیهای امروزی نیز شده باشد، بلکه بعد از رسیدن پای بریتانیا در اوایل ۱۷۷۶م به هندوستان میباشد که بعد از اشغال هند برایشان بنا بر موقعیت جغرافیایی افغانستان بین روس تزاری و هند بریتانوی اشغال کابل بسیار اهمیت داشت. بنا در سال ۱۷۹۸م کپتان مالکم C.J.Malcolm به کمپنی بریتانیا نوشت که: "زمان شاه یکی از قویترین دشمنان بریتانیا در هندوستان است و اوست که میتواند بدون کمک خارجی فقط به قوت خود در هندوستان سرازیر شود. همچنان مینویسد که هیچ چیزی دیگری مانع کشورکشائی زمان شاه گردیده نمیتواند بجز از آنکه در کشور خودش نفاق ایجاد و مانع جهانگیری اوشود". (۶-۸۱)

همچنان الن برو Ellenb Borough رئیس هیئت مدیره کمپنی هند شرقی که حیثیت وزیر را در کابینه بریتانیا داشت در سال ۱۸۲۵م مکتوبی عنوانی ویلنگتن Willington صدراعظم بریتانیا نوشت "من معتقدم که روسها ایران را متعهد خواهند ساخت که اجازه ورود شانرا به دریای سند از

طریق ایران به هند بدهد. لهذا راه عملی و ساده ای دیگری نیست مگر اینکه بریتانوی ها به حیث یک قدرت بزرگ آسیائی عمل کند، یعنی با اشغال کیف توسط روسها ما باید لاهور و کابل را اشغال نمائیم و نباید انتظار بکشیم که دشمن را در کنار دریای سند ملاقی شویم". (۵-۲۸)

اینکه کمپنی بریتانوی در هند مالکم را توظیف میکند که به پارس رفته و شاه پارس را قناعت بدهد که شاه محمود را که در آنجا پناه گزین بود وادار سازد که داخل افغانستان شده و در مقابل برادرش شاه زمان قیام نماید.

مالکم با رسیدن پایش به پارس و تقدیم تحایف قیمتی به شاه پارس، شاه محمود را در سال ۱۸۰۱م وادار به رفتن به افغانستان و قیام مسلحانه علیه برادرش شاه زمان نمود و با گرفتن قدرت شاه زمان و احمد خان دورانی جد عبدالصمد خان دورانی (پوپلزائی) را که والی کشمیر بود کور نمود.

همچنان در سال ۱۸۰۱م ناپلیون و روسیه تزاری به موافقه رسیدند که مشترکاً به هند حمله نمایند و قرار بود عساکر روسیه از طریق بحیره کسپین، آسیای مرکزی و کوه های هندوکش به افغانستان و از آنجا به هند حمله کنند و فرانسه از طریق پارس به افغانستان و هند به دریای سند با هم ملاقی شوند اما پلان شان با کشته شدن تزار روس به تعویق افتاد. (۵-۲۶)

لهذا در ابتداء بنا بر همین سیاست تفرقه انداز و حکمرانی کن، برای رسیدن به اهداف شوم شان اولاً دشمنی را که بین بارکزیایی ها و دورانی ها بعد از کشته شدن سردار پاینده محمد خان توسط شاه زمان ابدالی ایجاد گردیده بود دامن زدند (۱۹۵-۱)، سپس برای اینکه دورانی ها را در مقابل بارکزیایی ها ضعیف سازند اختلافات را بین شهزادگان دورانی دامن زدند و همچنان برای اینکه اختلافات و تفرقه های مذهبی را بین برادران سنی و شیعه در افغانستان دامن زده باشند به توطئه دیگری دست زدند، یعنی در دوره اول شاه محمود دورانی برای اولین بار در کابل بنابر توطئه انگلیس و تصمیم عاجل شخصیت روحانی (میر واعظ) در مورد اعدام جوان قزلباش که قاتل جوان سنی گفته میشد آتش جنگ بین برادران سنی و شیعه بر افروخته شد. در نتیجه شهر کابل از اثر ضربات توپ ها و غیره بکلی خراب گردید تا بالاخره شاه شجاع الملک از راه پشاور و پکتیا و لوگرد وارد کابل و بعد از جنگ شدیدی به حمایت سید احمد میرواعظ و مردم کابل، کوهدامن و کوهستان کابل را اشغال کرد....

دیری نگذشت که شاه شجاع با لشکرکشی در مقابل برادرش، شاه محمود را در سال ۱۸۰۴م خلع و بعد از سپری نمودن دو سال حبس در بالای احصار کابل مجدداً شاه محمود به پارس پناه برد.

اولین کاری را که شاه شجاع بعد از گرفتن قدرت انجام داد اعدام ملا عاشق شینواری بود که مسبب اصلی کور شدن و حبس شاه زمان گردیده بود. در همین زمان بریتانوی ها که هند را بکلی اشغال نموده بودند هراس از تجاوز روس از سمت شمال داشتند و می اندیشیدند که مبادا روسها با نفوذ خود در پارس خود را به دریای سند برسانند.

چون بریتانوی ها میدانستند که شجاع الملک چون شاه محمود نیست و او از عظمت و قدرت امپراطوری ابدالی برخوردار است، لہذا او را برای رسیدن اهداف شان با آوردن مجدد شاه محمود تهدید نمایند. فلہذا هند بریتانوی مصمم بر این شد که همزمان با اعزام مالکم به دربار پارس و تحریک مجدد شاه محمود در مقابل شاه شجاع بریتانوی ها الفنیستون Mount Elphinstone را نیز به دربار شاه شجاع جهت ملاقات و عقد معاهده دفاع از ورود قوای فرانسه و روسیه اعزام داشتند تا به خون ملت افغان از بریتانوی ها دفاع نمایند.

مونت الفنیستون بتاريخ ۲۵ فبروری ۱۸۰۹م وارد پشاور و به دربار شاه شجاع رسید، چون شاه شجاع هراس از شورش خطرناک داخلی داشت لہذا نمی خواست چیزی بگوید، مگر اینکه انگلیسها حاضر به کمک فوری به شاه شجاع می شدند.

باید یاد آور شد که الفنیستون شخصی نهایت متجسس بود و هدفش تنها عقد معاهده نبود، بلکه آشنائی با کلتور، فرهنگ، عنعنات و خصوصیات اجتماعی ملت افغان نیز بود. او در مدت چهار ماه اقامتش در افغانستان پهلوی اندوخته های دیگر درک کرد که ملاها و مذهبیبون در افغانستان بزرگترین قوت اند و از آن ها هر وقت خواسته باشند میتوانند به نفع خود استفاده نمایند. او در قسمتی از یاداشتهای خود در باره ملاقات خود با ملا جعفر مینویسد که:

"ملاجعفر بر این گفت که اگر ده هزار عسکر فرانسوی در شهرهای کابل، هرات، قندهار و پشاور باشند صدای تنها یک ملا کافی خواهد بود که بدون مداخله یک عسکر آنها را محو نماید، مشروط بر آنکه شاه افغانستان برای شان اجازه بدهد و من ملا جعفر نیز با آنها اشتراک خواهم کرد که در آنصورت بریتانوی ها، دورانی ها (افغانان) را مردم بکلی متفاوت از فرانسویان خواهند یافت". (۶-۸۴)

نویسنده بریتانوی در باره تأثیرات مذهبی در منطقه خاصاً در مناطق ماورای خط سیاه دیورند چنین مینگارد که: "الی ۱۹۱۴م صرف در دو کشور، اسلام به شکل سختگیرانه قدیم آن بشدت پیش میرفت و آن عبارت بودند از هند و افغانستان. البته مسلمانان هند با دیدی که از جهان داشت میدانستند که با تأثیرات مذهبی چطور معامله شود اما افغانستان جایی است که مردم آن بیشتر تحت تأثیر ملاها

قرار داشته و اکثر ملاحای قبایل آن نهایت بی دانش، متعصب و زشت اند و ملاحای شان با معلوماتی که از کشورهای دیگر داشتند میدانستند که انکشاف علم و دانش منافع شان را که عبارت از ملائی بر بیدانشان و علاقمندان شان است باریکتر میسازد. لهذا برای مردم قبایل مجال و فرصتی داده نمیشد که با فراگرفتن علم و دانش از قید تأثیر رسم و رواج های قدیم برآیند." (۶-۲۴۲)

در مورد تأثیرات مذهبی در افغانستان سردار اقبال علی شاه چنین مینویسد که: "جنبه مذهبی افغانستان نباید از نظر دور انداخته شود. چه در طول تاریخ معاصر شاهان کابل سعی نموده اند که تمام قدرت اجرائی را متمرکز به خود سازند و اگر اصالت فردی حق طبیعی شاه هم نبوده به یقین برای حفظ قدرتش در دولت یک عامل مهم پنداشته شده و برای رسیدن به این هدف همکاری ملاحا و روحانیون نهایت قابل اهمیت بوده و است. چه اکثریت مردم در طلسم روحانیون زندگی کرده و به وسیله ملاحا، شاهان کابل خود را قدرتمند ساخته اند و یا توسط آنها ضعیف و قدرت شان نیز صدمه دیده یعنی بد خوبی روحانیون افغانستان مصنوعیت شاه را در مخاطره انداخته و حتی تهدید به از بین رفتنش را میکند و دعایشان باعث استحکام قدرتش میشود."

"من نمی خواهم بگویم که این نوع سیاست افغانستان بکلی نامناسب است بلکه میخوام به صراحت بگویم که این تأثیرات دارای مفیدیتها و نامطلوبیتها میباشد. در شرایط کنونی افغانستان تبلیغات ملاحا افغانها را هیجانی ساخته و روحیه شهادت شانرا بلند میبرد و این خود روحیه عالی و قابل اطمینان برای تضمین استقلال افغانستان میباشد." (۷-۳۹)

"تا جائیکه من انکشاف احساسات ملی را در شرق و غرب دیده ام در گفتار خود هیچ نوع تردیدی نخواهم داشت بگویم که احساسات ملی به تنهایی کافی نخواهد بود که از منافع افغانستان در یک جهان مدنی حمایت کند، چه همزمان با انکشاف احساسات ملی، عامل اقتصادی است که بشر را وادار به دفاع و مبارزه میسازد. اقتصاد سیاسی با دارائی جهان و توجه خاص به تجارت و صنعت نظارت میشود یعنی چرخ هائی است بین چرخها و هیچکس نخواهد توانست دقیقاً بداند که از استقلال خود در بین دو امپراطور بزرگ دفاع مینماید، حفظ خواهد توانست و یا خیر؟"

تأثیرات عمیق دین در تخیلات افغانها بصورت مشخص آشکار است. این ممکن یک استدلال عجیب باشد اما یک واقعیت انکار ناپذیر است که تبلیغات تعصب آمیز ملاحا انکشاف آن کشور را محاط ساخته و دوربینی مردم را به تزریق روحیه "قناعت بهترین عبادت است" باریک ساخته و جزئی ترین انحراف از عقاید خود ساخته ملاحا به بدخویی آنها مواجه و انکشاف وقت و زمان بی اهمیت شمرده میشود." (۷-۳۸)

در باره استفاده از احساسات مذهبی افغانها در مقابل اتحاد جماهیر شوروی وقت احمد رشید نویسنده ورزیده پاکستانی چنین مینویسد که: "دولت پاکستان تشویق شد که به امدادهای مالی امریکا، عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی مدارس دینی را در پاکستان مخصوصاً در منطقه شمال غربی پاکستان که در مجاورت افغانستان است افزایش داده و روحیه جهاد در مقابل بی دین ها یعنی کمونستها را بلند ببرد. چنانچه بالاثر مدارس دینی رسمی در پاکستان به ۸۰۰۰ و غیر رسمی به ۲۵۰۰۰ رسید."

یکنفر نویسنده بریتانوی بنام کورزان Curzon در باره موقعیت مهم افغانستان بین دو قدرت بزرگ چنین مینویسد که:

"هند مثل قلعه ای است که در دو طرف آن بحر مثل خندق پهناور و دو قسمت دیگر آن کوهایی است بشکل دیوارها که در ماورای آن دیوارهای مرتفع قابل عبور و جدا ناشدنی ریگزارهای وسیع وجود دارد که ما نمیخواهیم آنها را اشغال نمایم، اما در عین زمان تحمل آن را هم نداریم که توسط دشمن ما اشغال شود." (۵-۱۵)

نویسنده بریتانوی براین رابسن Brain Robson اظهار میدارد که "اگر بریتانویها از نفوذ روسها در افغانستان و ایجاد مشکلات در هند در تشویش بودند، روسها نیز از فعالیتهای بریتانیا در تقویه نمودن افغانستان و ایجاد مشکلات در روسیه و خائنه‌های آسیایی مرکزی تشویش داشتند." (۵-۳۶)

حال توجه فرمائید که چه دسایسی و توطئه‌های در طول دو قرن اخیر به کار برده شده تا در مرور زمان از طریق زور و یا معامله گریهای پشت پرده ابرقدرتهای وقت سه دانه سرطانی را یکی بعد دیگر یکجا در بدنه مادر وطن ما گره زده و در نتیجه برادران و خواهران همدین، هم مذهب و هم زبان را از هم جدا نمودند.

دوره دوم امیر دوست محمد خان

۱۸۴۳م-۱۸۶۳م



اول-معاهده جمرود (دانه سرطانی اول)

جنگ تحمیلی اول افغان و بریتانیا وقتی آغاز شد که هیئت روسی به رهبری Vhtkevich ویتکیویچ در بهار ۱۸۳۸م در دوره دوم امیر دوست محمد خان به کابل رسید. انگلیسها شاه شجاع را که نزدشان بود با امضای موافقه سه جانبه بین انگلیس، شاه شجاع و رنجیت سنگ مجبور ساختند که پشاور را که مروید امپراطوری ابدالی نامیده میشد به سیک ها واگذار شود. سپس معاهدات سه جانبه مورخه ۲۶ جون ۱۸۳۹م سمله را با اشغال افغانستان بتاريخ ۱۶ جولای ۱۸۳۹م در قندهار رسماً تائید و با سقوط امارت امیر دوست محمد خان شاه شجاع را در آگست ۱۸۳۹م به اریکه قدرت رسانیدند و انگلیسها برای اولین بار افغانستان را اشغال کردند که بعداً در نتیجه قیام آزادیخواهان دلیر ملت افغان و تلفات جانی زیاد نیرو های انگلیس و کشته شدن شاه شجاع، امیر دوست محمد خان مجدداً به قدرت رسید.

در آغاز دوره دوم امیر دوست محمد خان ملت بکلی مضمحل گردیده بود و تا مدتی توان جنگ و دفاع از مناطق مختلف خاک خود را نداشت، لهذا بریتانیا برای پیشروی به سوی متصرفات دورانی دست به توطئه دیگری زد یعنی با ختم جنگ دوم بریتانیا با سکهای پنجاب (۱۸۴۹-۱۸۴۸م) بریتانویها پنجاب را اشغال و سکها از امیر دوست محمد خان در مقابل واگذاری پشاور که پایتخت زمستانی دورانی ها بود طالب کمک شدند. اینبار امیر تحت فشار روحانیون و سرداران قرار گرفت که با اعلان جهاد حملات خود را شروع کرد و ساحات پشاور را الی دریایی سند اشغال نمود. امیر میخواست با مناطق متصرف شده قناعت نماید و دیگر پیشروی نکند، اما بنابر تقاضای جدی سرداران مقیم پشاور که بنام سرداران پشاور یاد میشدند امیر را واداشتند که به کمک سکها از دریای سند عبورنماید اما انگلیسها به زودی موفق شدند که بتاريخ ۲۱ فبروری ۱۸۴۹م گجرات را که یکی از

مراکز عمده تجارتي آسيا و اروپا بود در تصرف خود درآوردند و قواي امير دوست محمد خان را وادار به شكست و عقب نشيني به كابل نموده و پشاور را براي ابد از دست بدهد و انگليسيها همسايه در بديوار افغانستان امروزي گردد..... امير با درك اهميت موقعيت سوق الجيشي ولايت قندهار و هرات نزد انگليسيها اولاً معاهده دوستي افغان و انگليس را در جمروود بشرح ذيل بتاريخ ۳۰ مارچ ۱۸۵۵ م امضا نمود". (۳۳-۵)

"ماده اول:- في مابين آنربيل ايست انديا كمپني و جناب امير دوست محمد خان والي كابل و آن ممالك افغانستان كه در قبضه او ميباشد و وارثين امير مذكور صلح و دوستي دوامي خواهد بود.

ماده دوم:- آنربيل ايست انديا كمپاني معاهده نمنايد كه احترام آن علاقه جات افغانستان را كه حالا در تصرف امير مذكور مي باشد بكنند و ابدأ در آنها مداخله ننمايند.

ماده سوم:- جناب امير دوست محمد خان والي كابل و آن علاقه جات افغانستان كه حالا در قبضه او ميباشد، عهد مي نمايد از طرف خود و از طرف وارثين خود علاقه جات آنربيل ايست انديا كمپاني دوست باشند و با دشمنان كمپاني مذكور دشمن باشند."

"اين اولين عهدنامه دولت محمد زائي است كه انگليس ديكنه كرده و نماينده مختار امير دوست محمد خان بدون چون و چرا وحتى بدون تصحيح يك كلمه آن را امضا نمود، يعني استقلال افغانستان غالب با ولايات سواحل راست سند و بلوچستان و غيره رسماً به دشمن مغلوب تسليم گرديد و راه بدبختي كشور و نفوذ استعمار انگليس در افغانستان باز شد. در حاليكه معاهده خاينانه لاهور و قندهار را كه انگليس بر شاه شجاع تحميل كرده بود قبلاً ملت افغانستان با شمشير و خون شسته و از بين برده بودند." (۱-۵۸۳)

قرار تذكر يك نويسنده انگليس سپس "امير با اطمينان روابط دوستانه با انگليس از موقع استفاده نموده..... قندهار را اشغال و تحت اداره كابل درآورد. در همين وقت بود كه روابط انگليس و روسيه خراب و جنگ كريمه آغاز شد. روسها براي اينكه توجه انگليس را از خود به قضايای افغانستان معطوف ساخته باشد، ايران را تشويق نمود كه هرات را اشغال و قندهار را تهديد نمايد." (۳۳-۵)

لهذا در سال ۱۸۵۶ م ايران هرات را اشغال نمود و انگليس از يك طرف با ايران اعلان جنگ داد و از جانب ديگر براي تهديد ايران قبل از معاهده دوم جمروود با امير دوست محمد خان، انگليس براي تهديد پارس جزيره خارك و بندر نوشهر را از طريق خليج فارس اشغال و پارس را واداشت كه از اشغال هرات منصرف و عساكر خود را از هرات اخراج نمايد. سپس بعد از معاهده انگليس و پارس بتاريخ ۴ مارچ ۱۸۵۷ م در پاریس و تعهداتش از عدم مداخله در افغانستان، جان لارنس با

پسر امیر دوست محمد خان به نمایندگی امیر دوست محمد خان معاهده دومی جمروود را امضاء نمود، (۳۰۰-۳). یعنی در توطئه انگلیس و روسیه در مقابل آزادی هرات باستان ما، انگلیس مناطق دیگری از خاک افغانستان عزیز را در جنوب شرق افغانستان در تصرف خود در آورد که نویسنده آنرا دانه سرطانی اول مینامد.

دوم- معاهده گندمک (دانه دوم سرطانی) در زعامت امیر محمد یقوب خان

۱۸۷۹م-۱۸۸۰م

قبل از اینکه در مورد معاهده گندمک صحبت شود لازم می بینم بسیار فشرده روشنی بالای حوادث بعد از فوت امیر دوست محمد خان و دوره های امیر شیرعلیخان با زدو بندهای پشت برده ابر قدرتهای وقت برای رسیدن اهداف شان انداخته شود تا در مورد مسائل بعدی قضاوت بهتر نمائیم. بعد از وفات امیر دوست محمد خان و کشمکش بین پسرانش شیرعلیخان بتاريخ ۱۲ جون ۱۸۶۳م پادشاهی خود را اعلان و از اجلاس و شناسائی خود بحیث امیر افغانستان به مقامات انگلیس اطلاع داد. اما جان لارینس John Lawrence گورنر جنرال انگلیس در هند در مقابل بی اعتنائی نمود و برای مدت چند ماه به درخواست امیر شیرعلی خان جواب نداد بلکه برادرانش، سردار محمد اعظم خان و سردار محمد افضل خان را تشویق کردند که برای گرفتن قدرت در مقابل امیر شیرعلیخان رقابت نمایند، چنانچه سردار محمد افضل خان طی مکتوبی از مخالفت خود و سردار محمد اعظم خان با سلطنت امیر شیرعلیخان مبارزات خود را برای گرفتن قدرت به انگلیسها اطلاع دادند و انگلیسها بعد از سپری شدن شش ماه از جلوس امیر شیرعلیخان طی مکتوب دسمبر ۱۸۶۳م امیر را بحیث وارث امیر دوست محمد خان برسمیت شناخت.

باید متذکر شد که بعد از عقد معاهدات جمروود در سالهای ۱۸۵۵ و ۱۸۵۷م، امیر دوست محمد خان با انگلیس و پیشرفت سریع روسها در مناطق آسیای مرکزی موقعیت سوق الجیشی افغانستان را در بین دو امپراطوری بزرگ جهان بیشتر با اهمیت ساخته بود و هر یک در تلاش شدند که امیر شیرعلیخان را در چنگال خود گرفته برای منافع خودشان یکی بردیگری غلبه نماید و حتی اگر اختلافی سیاسی بین شان در قضایایی در اروپا هم رخ میداد برای پیروزی یکی بر دیگر نه تنها امارت امیر بلکه استقلال و یکپارچگی افغانستان را در منطقه نیز تهدید میکردند.

در جنوری ۱۸۶۴م سردار محمد افضل خان نیز خود را پادشاه اعلان و به طرف کابل لشکر کشید. در حین زمان دو برادر عینی امیر شیرعلیخان ترتیبات لشکر کشی را می گرفتند. امیر شیرعلیخان با

کشیدن لشکر بزودی موفق شد که سردار محمد اعظم خان را شکست داده و به فرار وادار و نزد انگلیسها پناه ببرد و با سردار محمد افضل خان پدر عبدالرحمن خان در منطقه باجگاه بامیان دریک مقابله رویارویی طرفین به مصالحه رسیدند و سردار محمد افضل خان را مجدداً والی بلخ مقرر نمود. اما دیری نگذشته بود که سردار عبدالرحمن خان پسر محمد افضل خان از تخته پل با لشکری به مخالفت امیرشیرعلی خان برخاست. امیر شیرعلی خان او را به کابل خواست اما سردار عبدالرحمن خان از درخواست امیر شیرعلی خان سرکشی کرد و به کابل نیامد. امیر برای تهدید او سردار محمد افضل خان را خلاف تعهدات و سوگند خود از بلخ به کابل احضار و در زندان تحت شکنجه قرار داد و در عوضش سردار فیض محمد خان پسر وزیر محمد اکبر خان را به حیث والی بلخ مقرر نمود.

در ماه می ۱۸۶۵م دو برادر عینی اش امین خان و شریف خان از قندهار لشکر کشیدند و امیر شیرعلی خان مقابلتاً با پسر بزرگش و محمد افضل خان بطرف قندهار حرکت نمود و در جنگی که بین غزنی و قلات به تاریخ ۵ جون ۱۸۶۵م صورت گرفت برادرش امین خان و پسر ولیعهدش مقابل هم قرار گرفته هردو کشته شدند. بعد از کشته شدن پسر ولیعهدش و برادرش قلبش جریحه دار شد و علاقمندی و نیروی خود را به پیشبرد سلطنت از دست داد. لهذا سردار عبدالرحمن خان و سردار محمد اعظم خان بتاريخ ۲۴ فبروری وارد کابل و قدرت را گرفتند... و سردار محمد افضل خان را بتاريخ ۱۰ می ۱۸۶۶م بقدرت رسانیدند و امیر شیر علی خان از قندهار به هرات رفته و آنها را در تصرف خود در آورد.

در همین فرصت، حکمران کل بریتانیا در هند به نماینده خود که به اساس موافقه جمروود در کابل بود هدایت داد که به امیر محمد افضل خان که کابل و قندهار را در تصرف دارد تبریک بگوید ودر عین زمان جان لارنس حکمران کل هند در ابلاغیه خود اظهار داشت که: "سیاست ما به وضاحت نماینگر آنست که ما در اختلافات مداخله نخواهیم کرد و به هیچ یک از طرفین کمک نخواهیم نمود و افغانها را خواهیم گذاشت که خود اختلافات خود را حل نمایند و آرزومندیم که با حفظ روابط حسنه با مردم و رهبران آنها در دیفکتو Defecto باشیم." (۶-۱۶۶)

فلهذا با گرفتن قدرت امیر شیرعلی خان در هرات و امیر محمد افضل خان در کابل بریتانیا با پیشبرد به اصطلاح سیاست دیفکتو در افغانستان برای محمد افضل خان نوشت که: "چون امیر شیرعلی خان هرات را اشغال و روابط دوستانه با بریتانیا دارد لهذا او را ما نیز برسمیت میشناسیم و هردو را بنام دومینیون Domminions های خداداد تبریک گفت." (۶-۱۶۶)

در جون ۱۸۶۸م امیرشیرعلیخان با پسر دلیرش سردار محمد یعقوبخان دوباره قندهار را اشغال.... سپس امیر در ظرف دو هفته توانست خود را به غزنی برساند و با شکست سردار محمد اعظم خان و کمک یکی دیگری از خاندان بارکزی که در کابل بود مجدداً قدرت مرکزی کابل را بدست آورد و محمد اعظم خان بین راه مشهد و تهران فوت کرد.

قابل تذکر است که: "در عین روز که مایو با امیر ملاقات میکرد سفیر روسیه Brunow در لندن به نمایندگی از Gortschakov به دولت انگلستان اطمینان داد که افغانستان به کلی از ساحه نفوذ روسیه دور است. در جواب Clarendon, وزیر خارجه انگلیس پیشنهاد مذاکره در باره ایجاد یک منطقه بیطرف را نمود، یعنی خواست آسیای مرکزی را به حیث منطقه بیطرف تعیین نمایند تا روسیه و انگلستان را دور از ساحه نفوذ یک دیگر داشته باشند."

آنچه را Clarendon در نظر داشت ساحه شمال دریای آمو و حفظ آزادی خانتها بود، اما معلوم شد که روسها میخواستند افغانستان را بحیث منطقه بیطرف بشناسند. " (۵-۳۶)

اما به مرور زمان در مذاکرات مفکوره ایجاد منطقه بیطرف فراموش و در عوض تعریف سرحد شمالی افغانستان مطرح گردید که بالاخره مذاکرات بدون آنکه امیر از جریان مذاکرات آگاهی داشته باشد و از او مشوره گرفته شود در ۱۸۷۳م به یک موافقه مبهم که به نفع هند بریتانوی بود انجامید. نویسنده بریتانوی معتقد به این بود که در مذاکرات اگر هند بریتانوی تشویش از نفوذ روسیه در افغانستان و ایجاد مشکلات در هند داشت، همچنان روسها از فعالیتها بریتانیا در افغانستان و تشویش از ایجاد مشکلات در آسیای مرکزی و خانتها بود.

بالاخره قیصله نهائی مذاکرات مغایر آنچه بود که در ابتدا نارت بروک در جون ۱۸۷۳م به سید نور محمد شاه وزیر خارجه بسیار هوشیار امیر شیر علیخان در سمله وعده داده شده بود که هیئتی را برای آگاهی امیر در مورد مذاکره در باره یک موافقه بریتانیا با روس به ارتباط سرحد شمالی افغانستان و همچنان نتیجه میانجی گری در باره سرحد بین پارس و افغانستان اعزام نماید. چون از تجارب قبلی تصور از هیئت، داخل شدن نظامیان بریتانیا به افغانستان میشد لهذا امیر اسرار به اعزام هیئت افغانی به هند داشت.

دیدن نارت بروک از افغانستان، مخالف اسلافش بود. او معتقد بود که بزرگترین خطر به هند بریتانوی نارضایتی هندیهای بومی ناراضی از پرداخت تکس (مالیات) برای مصارف نظامیان بود، لهذا او مخالف هر نوع پیشروی بود. او بر علاوه به این عقیده بود که به هر اندازه که روسیه در آسیای مرکزی پیشروی کند موقف شان ضعیفتر می شود. او ادامه میدهد که ممکن نظرش متناقض

با دیگران باشد، اما فکر میکند که روسیه هر قدر به آنها نزدیکتر شود به همان اندازه مواجهه به آسیب بیشتر از طرف ما می شود. وقتی چون قدرت آسیب رسانی را به ما نداشته باشد.... هر قدر که بدون مداخله در هند نزدیک شوند، ممکن از طرف مسلمانان هندی (مطلب از مسلمانان ماورای خط فرضی جمرود که در سلطه انگلیسها قرار داشت میباشد) که گروه بسیار خطرناک ما اند به فال نیک گرفته شود. به هر حال او به اندیشه امیر شیر علی خان در باره پیشروی روسیه بی تفاوت نبود. شیر علی خان تأثرات عمیق خود را در باره اهدای قسمت زیاد سیستان به پارس از طریق نماینده خود اظهار داشت، اما هنوز هم علاقمند روابط حسنه و حمایه بریتانیا بود. او خواهان تضمین قاطع از حمایت در مقابل تجاوز روسیه و همچنان شناسائی پسرش عبدالله جان به حیث وارث او بود. بعد از امضای معاهده جمرود روسها خواستند سیاست اصلی بریتانیا را در قبال آسیای مرکزی، افغانستان و ماورای آن که عبارت از مناطق ایالت جنوب شرقی افغانستان فعلی یعنی پشاور، کوهات و بنووه بود، بدانند. در ارتباط این نزد بریتانیا دو نوع طرز دید بود یعنی یکی "سیاست سرحد بسته" و دوم "سیاست پیشروی". مکاتبات و پیشنهادات در مورد آسیای مرکزی بین روسیه و بریتانیا تبادل گردید. بالاخره در پرنسپم موافقه شد که آسیای مرکزی بحیث ساحه بیطرف تعیین گردد که موزون ترین منطقه افغانستان خواهد بود. اما در عوض در نتیجه موافقه ۱۸۷۳م جیمز دبلیو اسپین با روسیه بدون اطلاع و مشوره امیر شیر علی خان و احترام به خواست و حقوق حقه مردم منطقه بوده باشد. دریای آمو قبل از علامه گذاری به حیث سرحد شمالی افغانستان تعیین گردید. یعنی هدف اصلی این بود که:

- ۱- تعیین دریای آمو به حیث خط منقسم مؤقت بین روسیه و افغانستان.
- ۲- اخراج رسمی افغانستان از تحت تأثیر روسیه.
- ۳- موافقه بریتانیا با روسیه به تصرف تمام مناطق خانتها در شمال دریای آمو، بشمول مناطقی که از متصرفات امیر کابل بود.

با قدرت رسیدن محافظ کاران در بریتانیا (۱۸۷۴م) حالات تغییر کرد و لارڈ لیتن Lord Lytton بحیث گورنر جنرال نو در هند مقرر و با تعقیب سیاست پیشروی روابط تیره تر گردید. امیر شیر علی خان در کنفرانس ۱۸۷۶م امباله اعزام هیئت انگلیس را در افغانستان قبول نکرده بود. در این مورد نیز نویسنده انگلیس مینویسد که:

"سالها بین خود انگلیسها اختلاف نظر بود که آیا امیر شیر علی خان در امباله اظهار آماده گی خود را به قبولی نمایندگان انگلیس در دیگر نقاط افغانستان به استثنای کابل کرده بود یا خیر و هیچ شواهدی واضح مبنی بر قبولی آن نیست و این ادعای غیر معقول به نظر میرسد". (۵-۳۷)

اما لیتن علیرغم مخالفت امیر به پذیرفتن هیئت غیر مسلمان تحت رهبری نیول چمبرلین هیئت را بطرف افغانستان اعزام داشت که بتاريخ ۲۵ آگست ۱۸۷۸م عساکر افغانی مانع دخول شان به افغانستان گردید. نویسنده بریتانوی براین رابسن Brian Robson علت سقوط سلطه امیر شیرعلی خان را چنین بیان میکند.

بعد از اشغال کیف توسط روسها در سال ۱۸۷۳م جان لارنس که بحیث مشاور سیاسی امور هند بود، تقاضای عکس العمل شدیدی را در مقابل روس میکرد و اظهار داشت که: "به روسها باید فهمانده شود که برای شان اجازه داده نخواهد شد که در امور افغانستان و یا سرحداتی که در مجاورت سرحدات ما (هند) است مداخله نمایند..... در صورت عدم رعایت، ما قادر خواهیم بود که برایشان بفهمانیم که پیشرفت از نقاط معینه بطرف هند در تمام جهان جنگ به طرفداری هند آغاز خواهد شد." (۵-۳۶)

وقتی روسها در سال ۱۸۶۵م با اشغال تاشکند همسایه در به دیوار افغانستان شد و نیز موفق گردیدند که خطوط آهن را در اکثر نقاط آسیای مرکزی تمدید نمایند، برای بریتانیوها دیگر خواب و خیال دستیابی به مارکیت های آسیایی مرکزی نماند، بلکه موضوع دفاع از هند و جلوگیری از پیشروی روسها به افغانستان و بالاخره به هند بریتانوی جدی مطرح شد. در اینجا بود که بریتانیوها در یک دو راهی قرار گرفتند و مجبور به تجدید نظر به سیاست خود شدند یعنی در عوض سیاست پیشروی یکی از دو سیاست دیگر یعنی سیاست عقب نشینی به دریایی سند Back to the Indus و یا تعیین سرحد علمی Scientific Frontier را انتخاب و عملی نمایند.

فلهذا، سیاست عقب نشینی به دریای سند را نسبت بگذ مسافه از افغانستان نزد شان عملی ندانستند، چه انگلیسها برخلاف روسها بنا بر ممانعت مردم قبایل موفق به تمدید خطوط آهن و حتی تلگرام در مناطق ماورای سند نشده بودند. لهذا قوای نظامی خود را با تمام تسهیلات لازمه در موقع حمله به افغانستان و یا حمله احتمالی مشترک افغان و روس و یا در صورت لزوم حمله مجدد بریتانیا بر افغانستان در هوای گرم تابستانی و یا هوای سرد زمستانی غیر عملی میدانستند. بناً با معلومات دست داشته شان در مناطق ماورای دریای سند و بین کوههای هندوکش و سلیمان و همچنان مناطق بلوچستان بهتر، مناسبتر و سریعتر دانستند که در عوض استخدام عساکر هندی و بریتانوی که تقاضای امتیازات

زیاد و تهیه و تدارک تسهیلات پرمصرف و غیر اقتصادی را میکردند، اکثریت مردم بیسواد قبایل که نه از دین مقدس اسلام و نه از مدنیت روز آگاهی کامل داشتند و در خم و بیچ دره ها بین کوه های هندوکش و سلیمان و منطقه زندگی میکنند و نسبت قلت زمین زراعتی به تجارت محلی مصروف و گاه گاهی بین خود در نزاع بودند و نیز از شاهان افغانستان در مقابل بریتانیا و سکها و همچنان از بریتانویها درمقابل شاهان افغانستان پول میگرفتند و می جنگیدند و در آن شرایط ناگوار بنا بر مجبوریت های اقتصادی همیشه منتظر شری میبودند که در آن خیر شان باشد، استفاده نمایند.

در جنوری سال ۱۸۷۷م هیئت مؤلف امیر به رهبری سید نورمحمد شاه به پشاور موصلت کرد و میخواست در مذاکرت عکس العمل جدی امیر را در مورد اشغال غیر عادلانه و ظالمانه کویته و همچنان تحریری از سر هنری راونسن Sir Hannery Rawlinson در کتابش تحت عنوان "انگلیس و روس در شرق نوشته بود که قندهار و هرات از اداره کابل خارج باشد" (۴۴-۵) ابراز بدارد. اما سر لویز پلی اصرار داشت که قبل از بحث در مورد هر موضوع دیگر باید نماینده افغانستان به موجودیت نمایندگی های انگلیس در افغانستان موافقه نماید. اما سید نورمحمد شاه صلاحیت قبولی نمایندگیهای مقیم انگلیس را قبل از آغاز مذاکرات نداشت و نیز سرلویز پلی نماینده لیتن Edward.R.B.Lytton نیز صلاحیت نداشت که شرایط مقدم بر آغاز مذاکرات را کنار گذاشته و صرف نظر نماید. چنانچه نویسنده انگلیس اظهار میدارد که: "این یک تراژدی بود که لیتن فرصت خوبی را از دست داد چه در جریان مذاکرات برای رسیدن به توافقات دیگر، امیر وادار میشد که نمایندگی های مقیم در قندهار و هرات را قبول نماید. چه آنچه را که امیر ممانعت میکرد شرط مداخله مقدم در آغاز مذاکرات بود." (۴۵-۵)

سید نورمحمد شاه گفت که: "این آخرین بار است که امیر با انگلیسها معامله میکند و نباید این فرصت از دست داده شود و خداوند کمک نماید که به توافقی برسیم، شما نباید بار را بر ما تحمیل نماید که توان برداشت آنرا نداشته باشیم و اگر شما مکلفیت ما را زیاد کنید مسؤلیت آن بدوش شما خواهد بود." (۴۵-۵)

سپس سید نورمحمد شاه در پشاور به شکل مرموزی بتاريخ ۲۱ مارچ ۱۸۷۷م فوت نمود و کنفرانس بی نیجه ماند.

در همین فرصت هیئت روسها تحت ریاست ستولیتوف Stolitov با درک نقطه ضعیف انگلیسها بدون آگاهی امیر بتاريخ ۲۲ جولای ۱۸۷۷م به کابل رسید. مقابلتاً انگلیسها بدون تعقل تصمیم مقدمات

حمله را بر کابل گرفت و لیتن بدون معطلی نواب غلام حسین خان را بحیث نماینده جدید در کابل تعیین و مصمم شد که مطالب "ذیل را به اطلاع امیر برساند.

۱- استقبال هیئت انگلیسی در کابل در وقت و زمانی که دولت انگلیس لازم داند.

۲- تأسیس نمایندگیهای نظامی مقیم در هرات و احتمالاً در قندهار نیز.

۳- اخذ موافقه انگلیس در هرنوع مذاکرات با کشورهای دیگر. " (۴۸-۵)

و نویسنده انگلیس دوام میدهد که: "لیتن جاه طلب و خودخواه میگفت؛ رهبران چون خانان قلات و امیران کابل بیش از گدیاها و مهره های نیستند اگر ما مسابقه مهم امپراتوری انگلیس را با روسها بازی نمیکردیم."

در اینجا قابل تذکر است که امیر بنا بر مخالفت ملت به موجودیت اروپائی نژاد ها به نمایندگیهای انگلیسی موافقه نمیتوانست چه اگر برای انگلیس اجازه نمایندگی را میداد، روسها نیز عین تقاضا را میکردند که به آن انگلیسها موافقه نداشتند. (۳۹-۵)

به هر حال لیتن بعد از حصول جواب کابینه، در حالیکه ستولیتوف قبلاً به تاریخ ۱۱ اگست ۱۸۷۷م افغانستان را ترک گفته بود، برخلاف هدایت کابینه بدون ضیاع وقت و عواقب ناگوار آن، قوای نظامی را از طریق خیبر که نزدیکترین فاصله به کابل بود تحت رهبری جنرال سر نیول چمبرلن S.G.N. Chamberlain با سر لیوس ناپلیون کیوناری با یکهزار عسکر و تعداد توپها به طرف کابل سوق داد و نیز به قوماندان اعلی سرفیدریک هنری S.F. Hannry هدایت داد که کرم و قندهار را اشغال نمایند و نیز توسط نواب غلام حسین خان که نماینده انگلیس در کابل بود از اعزام هیئت انگلیس به امیر شیر علیخان رسماً اطلاع داد.... هنوز با اعزام هیئت موافقه نشده بود که هیئت اعزامی انگلیس به طرف افغانستان حرکت نموده بودند و امیر را که در عزاداری فوت پسرش عبدالله جان مصروف بود، جدی متأثر و خشمگین ساخت.

لهدا باوجودیکه امیر طرفدار اعزام هیئت انگلیسی در یک فرصت مناسب به کابل بود و به آمدن چمبرلن نیز مخالفت نداشت مشروط براینکه مثل هیئت روسی با ۲۰ الی ۳۰ نفر وارد کابل میشدند اما نسبت نامساعد بودن وقت و بدون اخذ موافقه قبلی و لحن تهدید آمیز انگلیس امیر طی مکتوب مؤرخ ۴ اکتوبر ۱۸۷۸م از طریق چمبرلن برای لیتن واضح ساخت که هرنوع پیشرفت به طرف کابل به مقاومت قوا روبرو خواهد شد. لیتن با اخذ مکتوب کابینه انگلستان را در جریان گذاشت و کابینه

انگلستان بتاريخ ۲۵ اکتوبر ۱۸۷۸م فیصله صادر نمود که لیتن با صدور ابلاغیه ذیل که: "محکومیت امیر و دوستی با مردم افغانستان را در بر داشته باشد، کرم را با لشکرکشی اشغال و دره خیبر را تأمین سازد و پیشرفت از کویت به طرف قندهار فعلاً معطل باشد. اما لیتن خودخواه و متکبر قبل از حصول هدایت کابینه به تاریخ ۲۱ سپتمبر ۱۸۷۸م قوای خود را تحت رهبری کیوناری به پایگاه افغانی در علی مسجد خیبر رسانیده بود. در علی مسجد قوای انگلیس از طرف فیض محمد خان سرحدار مانع پیشروی به سوی کابل شد و برایش گفت که از کابل هدایت در مورد دخول هیئت را ندارد و در صورت تخطی بالایش فیر خواهد شد. قوای لیتن که آنرا هیئت مینامید با شرمندگی به پشاور برگشتند و همزمان قوای انگلیس برخلاف هدایت کابینه به طرف قندهار و کرم نیز در حرکت بودند." بازگشت ناکام کیوناری به پشاور آتشی بود بر فرق سر لیتن.

لهذا لیتن بتاريخ ۳۱ اکتوبر ۱۸۷۸م عنوانی امیر التیماتم صادر و برایش الی ۲۰ نومبر ۱۸۷۸م یعنی بیست روز موقع داد که به نمایندگی مقیم انگلیس در افغانستان موافقه نماید و نیز از بازگشت هیئت چمبرلین و کیوناری به پشاور معذرت بخواهد و در صورت انکار، امیر به حیث دشمن انگلیس شناخته خواهد شد. امیر به اطلاع از عبور قوای انگلیس از سرحد به طرف کابل بتاريخ ۱۰ دسمبر ۱۸۷۸م در حضور جمع غفیری مردم اعلان کرد که میخواهد به روسیه سفر نموده و موضوع تجاوز انگلیس را بر یک کشور آزاد و مستقل در کانفرانس بین المللی که در سنت پتسبورگ St Petersburg دایر میشد مطرح نماید. لهذا در اثر خواهش مردم حاضر مجلس سردار محمد یعقوب خان را از زندان رها و بحیث والی کابل و نایب سلطنت مؤظف کرد و خودش با اعضای فامیلش و یک تعداد وزرا به طرف بلخ حرکت تا از آنجا به روسیه برود، اما چون فریبکار که هدفشان مجازات و شکست ثانی انگلیس در افغانستان و منطقه بود از دخول امیر به روسیه معذرت خواست و امیر در حالت یأس بتاريخ ۲۱ فبروری ۱۸۷۹م به عمر ۵۶ سالگی چشم از جهان پوشید و آرزوهای نیک و عالی اش را که برای ارتقاء و شگوفائی و حفظ آزادی و استقلال افغانستان داشت با خود به خاک سیاه برد و به خون پاک شهیدان مادر وطنش افغانستان یکبار دیگر قربانی رقابتهای دو قدرت بزرگ جهانی وقت شد.

نویسنده انگلیس براین رابسن Brian Rabson علت سقوط امیر شیر علی خان را چنین بیان میکند. "روابط محتاطانه و عدم مداخله انگلیس که یکی از ممیزات سیاست انگلیس از سال ۱۸۴۲- ۱۸۷۴م بود بنابر فشار های توسعه طلبانه روسها در آسیای مرکزی در هم شکست و اهمیت افغانستان بلند رفت. سیاستمداران انگلیسی معتقد شدند که روابط امیر غیر دوستانه بوده و بیشتر معتقد شدند

که روابط امیر بیشتر مستعد به نفوذ روسها می باشد که البته با این برداشت مسلماً امیر نزد انگلیسها دیگر اهمیتی نداشت. فلذا معیار و محکی برای آزمایش دوستی امیر صرف رضایت و قبولی او به نمایندگیهای مقیم انگلیس نژاد در افغانستان بود و کوتاهی در قبولی آن سبب رسیدن ستولیتوف به کابل و برهم خوردن توازن شاهین ترازو به طرف جنگی شد که لیتن از یک سال به اینطرف برایش آمادگی میگرفت." (۵-۵۲)

همچنان نویسنده فوق در مورد شخصیت امیر شیرعلی خان نیز چنین مینویسد "نادرست خواهد بود که از همدردی و احترام به امیر شیرعلیخان مضایقه شود. گرچه او شخصیت بزرگی مثل پدرش امیردوست محمد خان و برادرزاده و خلفش امیر عبدالرحمن خان نبود چه او مجذوبیت، نکاوت و هشیاری اولی و موضعگیری سختگیرانه دومی را نداشت. اما نمیتوان از کرکتر و پیروزی هایش انکار کرد. او با قوت قلب پنج سال برای حفظ امارت خود مبارزه کرد و علیرغم مشکلات در مدت بیشتر از نه سال امیدواری خود را در اداره افغانستان و حفظ تمامیت ارضی آن از دست نداد. همچنان او علاقمندی خاصی برای حفظ استقلال کشور خود داشت. او با وجودیکه بنا بر مخالفتها و عدم روابط گرم انگلیس از آنها مأیوس شده بود، اما با آنها هیچگاه با آنها دشمنی نداشت. لهذا مشکل خواهد بود فیصله نمایم که در آخرین وهله معامله نکردن استقلال افغانستان با قبولی نماینده دایمی انگلیس اشتباه او بود. نخیر بد قسمتی او و کشورش بود که بین مبارزه قدرتهای چون روسی و انگلیسی قرار گرفته بود که حتی شخص هوشیار و یا ظالمی هم نمیتوانست خود را نجات بدهد. بناً نمیتوان عجز را بی ابروئی دانست." (۵-۱۰۱)

سردار محمد یعقوب خان که از عواقب ناگوار تجاوز انگلیس آگاه و منتظر هرج و مرج در افغانستان بود از آمادگی خود برای مذاکرات صلح به کیوناری اطلاع داد که "پدر بزرگوار و عالی مقامم در راه جستجوی صلح به امر الهی با زندگی لیبیک گفته و به رحمت ایزیدی پیوست." (۵-۱۰۲)

کیوناری مقابلتاً به موافقت لیتن مکتوبی ضمن اظهار تأثر و همدردی نسبت مرگ پدرش از اشغال قدرت او بحیث امیر افغانستان تبریک گفت. متعاقباً طی مکتوب مورخ مارچ ۱۸۷۹م شرایط ابتدائی آغاز مذاکرات را قرار آتی برای امیر محمد یعقوب خان اطلاع داد:

۱- منصرف شدن امیر از قدرت بالای دره خبیر و دره منشی و قبایل اطراف آن.

۲- واگذاری مناطق پشین، سوی و کرم الی دره شتر گردن در اداره و حمایه انگلیس.

۳- پیشبرد مناسبات خارجی افغانستان مطابق صوابدید و خواست انگلیس.

۴- اجازه اقامت نمایندگان مقیم انگلیس و مصونیت آنها در افغانستان (۵-۱۰۲)

نویسنده انگلیس به نوشته خود دوام میدهد که: "گرچه امیر محمد یعقوب خان مناسبات خوب با پدرش نداشت و در بسیاری مسایل با او اختلافات نظر داشت اما او یک افغان بود و از ابتداء مخالف تجاوز انگلیس بود." (۵-۱۰۱) لهذا امیر با پیشنهاد انگلیس اظهار موافقه نکرد. بناً لیتن برای رسیدن اهدافش در جستجوی یافتن شخصی دیگری در عوض امیر محمد یعقوب خان شد تا بالاخره با ولی محمد خان که مثل شاه شجاع هر آنچه شرایط انگلیس میبود قبول میکرد به تفاهمی رسید. لیتن با فهم اینکه ولی محمد خان قادر به اداره قندهار و هرات نیست حتی از هدف اصلی جنگ که عبارت از حفظ و ایجاد افغانستان یک پارچه در مقابل روس بود، نمیتوانست با افغانستان چند پارچه و ضعیف در مقابل روسیه مقاومت نماید، لهذا لیتن مصمم شد که افغانستان به چند قسمت تقسیم شود. یعنی قندهار مستقیم تحت اداره انگلیس درآید، هرات را با ایران معامله و کابل و جلال آباد و ترکمنستان حق اشغال نظامی انگلیس هنگام خطر در هرات تصدیق افغانستان را به ولی محمد خان بسپارد. چنانچه برخلاف خواست مردم افغانستان به پارس پیشنهادی تحت شرایط ذیل ارائه داشت:

- ۱- ایران تعهد کند که دولت روس مرو را نگیرد.
- ۲- ایران در امور سیاسی رهنمائی انگلیس را بپذیرد.
- ۳- در تخلف از این موارد، بریتانیا به معاهده ۱۸۵۷م مراجعه خواهد کرد. " (۱-۶۲۲)

قبل از آنکه انگلیس از ایران جوابی در مورد پیشنهاد شان حاصل نماید، امیر محمد یعقوب خان بعد از مطرح نمودن پیشنهاد چهار فقره ای انگلیس با مشاورینش برخلاف پدرش به دو ماده اخیر الذکر هیچ مخالفت نشان نداد. چه او به این عقیده بود که از دست دادن مناطق دایمی خواهد بود اما اقامت نمایندگان موقتی میباشد، موافقه نمود که نماینده انگلیس صرف در کابل اقامت و در مسایل داخلی کشور مداخله نکند و با شرایط از دادن اراضی شدیداً مقاومت نشان داد. امیر همچنان معتقد بود که از دست دادن اراضی تاثیرات آنی و فوری بر قدرت او در داخل کشور دارد اما از دست دادن صلاحیت خارجی را مردم عادی و متوسط قبایل درک نخواهند کرد و همچنان از دست دادن اراضی علامه شکست او بود و توجه و بدبینی افغانها را به امیر متوجه میساخت. " (۵-۱۰۲)

لهذا امیر برای انگلیسها چنین استدلال میکرد که چون او به نمایندگی دایمی انگلیس در مملکت و از دست دادن قدرت سیاسی به انگلیسها موافقه نموده بناً جای ترسی برای انگلیس و روس نیست. فلهاذا

امیر انتظار موفقیت را در مذاکرات داشت نه از دادن اراضی را. اما در مقابل موضعگیری لیتن برخلاف آنچه که در وقت امیر شیر علی خان بود یعنی به موافقه وقت امیر شیر علی خان که صرف تأکید به اقامت نمایندگان دائمی انگلیسی را در افغانستان داشت بکلی تغییر کرده و مصمم بود که فرصت بدست آورده شده را از دست نداده و نقاط مهم ستراتیژیکی و به اصطلاح (سرحد علمی) از دست داده نشود. بناً برای حل مشکل، کیوناری پیشنهاد آمدنش را به کابل و دوام مذاکرات را نمود و برای اینکه امیر را متقاعد به از دست دادن اراضی سازد پیشنهاد تضمین قویتری را که نارت بروک در مقابل تجاوز خارجی در سال ۱۸۳۸م کرده بود برایش قبول نماید. امیر آمدن کیوناری را با مشاورین خود مطرح کرد. در نتیجه در اثر اصرار بختیار خان منشی کیوناری امیر را واداشت که خودش به گندمک برود. امیر طی نامه مؤرخ ۲۹ مارچ ۱۸۷۹م به کیوناری اطلاع داد که بعد از چهار روز شخصاً در گندمک میباید. لیتن پیشنهاد امیر را قبول و به کیوناری هدایت ترتیب پذیرائی با شکوه و قدرت نمائی انگلیس را بگیرد. امیر به تاریخ ۱۸ اپریل ۱۸۷۹م به گندمک رسید و امیر را به تشریفات خاصی و اجرای رسم گذشت ۵۰۰۰ نفر عسکر و نشان دادن قوای پر زرق و برق انگلیس استقبال کردند.

آغاز مذاکرات در گندمک



از طرف انگلیس کیوناری و از طرف امیر مشاورینش مذاکره را پیش میبردند. در مذاکرات بنا بر موضعگیری سختگیرانه مشاورین امیر در مقابل پیشنهاد غیر عادلانه انگلیس مخصوصاً از دست دادن اراضی افغانستان پیشرفت قابل ملاحظه دیده نمیشد. لهذا کیوناری که هیچ احترامی به نظریات طرف مقابل نمیگذاشت، جلسه و مذاکرات را بدون اشتراک مشاورین امیر به شکل خصوصی با امیر شروع کرد. در جریان مذاکرات خصوصی بعد از تهدید امیر با آوردن ولی محمد خان کاکایش بحیث امیر، بسیار ماهرانه با کلمات مغلق پیشنهاد کرد که انگلیس صرف پشین، کرم و سیبی را به

اختیار داشته و آنرا تصرف نمیکند و "سالانه قسمت از مالیات اضافی آنرا برای امیر می پردازد". امیر با تهدید از دست دادن امارات پیشنهاد دانه دوم سرطانی را قبول و انگلیسها معاهده ننگین گندمک را به تاریخ ۲۶ می ۱۸۷۹م با امیر در لباس تزار روسی و قلم انگلیسی پر از خون در گندمک امضاء و راه را برای مذاکرات موضوعات دیگر بشمول تمدید لاین تلگراف از کرم به کابل آغاز کرد.

انگلیسها با عقد معاهده گندمک، با تصور اینکه موضوع خاتمه یافته، لیتن موفقیت خود را جشن گرفته و به کرین بروک Cran Brook بتاريخ ۲۳ جون ۱۸۷۹ مینویسد که برسیاست خارجی افغانستان، اقامت نماینده مقیم انگلیس در کابل و احتمالاً در دیگر نقاط و تضمین قوی در مقابل تجاوز خارجی را باز نموده، من فکر نمیکنم که شما اندیشه راجع به عملیات مؤفقا نه و نتایج معاهده کابل و یا هرنوع مشکلی در اخراج عساکر داشته باشید. افغانها به خاطر کوبیدن امیر شیرعلی خان و درس دادن به روس خوش و به ما احترام خواهند گذاشت. ... افغانها به یقین ما را به نارضایتی نخواهند دید. (۵-۱۱۸)

سوم- معاهده خط سیاه دیورند و عواقب آن (دانه خبیثه سرطانی سوم)

رابرتس Raberts که به همراهی کیوناری به گندمک آمده بود دوباره به سمله برگشت و کیوناری بتاريخ ۲۴ جولای ۱۸۷۹ به کابل رسید و بعد از استقبال شایان از او در بالا حصار مسکن گزید و برای چند هفته وضع بکلی نارمل بود. سالزبری Salisbury صدراعظم انگلستان چنین نتیجه گیری کرد که موفقیت در افغانستان موقف شانرا در اروپا قویتر ساخت و آنرا پیروزی بر روسیه دانست. مخصوصاً اشغال سه راه اساسی دخول به هند یعنی کرم، سبی و پشین که بصورت دائمی در سلطه انگلیسها و کنترل بالای سیاست خارجی را بدست گرفتند جنگ را خاتمه دانسته و افغانستان را بکلی در تصرف خود می دانستند. لهذا، به تاریخ ۲۳ جولای بنا بر مشکلات اقتصادی در هند لازم دیدند که به اخراج عساکر شان اقدام نمایند..... قرار بود آخرین قسمت از عساکر شان از قندهار به تاریخ ۸ سپتمبر ۱۸۷۹م خارج شوند. صبح ۳ سپتمبر بود که تعداد معدودی از عساکر هراتی قطعات سردار محمد ایوب خان که بکابل رسیده بودند بطرف بالا حصار در حرکت شدند و تقاضای معاش گذشته خود را میکردند. دیری نگذشته بود که از نقاط مختلف، شهریان کابل نیز سرازیر شدند و به کمک هموطنان خود شتافته و بطرف منزل کیوناری در حرکت در آمدند.

وقتی از طرف قوای محافظ کیوناری بالای مهاجمین فیر شد، مهاجمین فوراً ذخایر سلاح را در هم شکستند و خود را مسلح ساختند. جنگ آغاز شد..... خلاصه کیوناری منزل خود را آتش زد و خودکشی نمود و تعداد از همکاران و محافظینش کشته شدند. رابرتس که در سمله بود از حوادث قتل کیوناری توسط تلگرام از کرم خبر شد. موصوف موضوع را به اطلاع لیتن رسانید. موصوف رابرتس را مؤظف ساخت که بدون معطلی در رأس قوایی به طرف کابل لشکر بکشد و نیز به قوای قندهار و جلال آباد هدایت برگشت و اشغال و کنترل مناطق شان داده شد.

من نمیخواهم به تفصیل جنگ دوم افغان و انگلیس صحبت کنم. صرف میخواهم خوانندگان این نوشته را به ابلاغیه های انگلیس که بعد از نامه تسلیمت آمیز صادر گردیده متوجه سازم که قرار ذیل میباشد.

"امیر محمد یعقوب خان بعد از مرگ کیوناری وحشت زده بود. با درک عواقب ناگوار آن میدانست که هدف لشکرکشی رابرتس به کابل انتقامجویانه میباشد و گناهکار و بی گناه را مجازات میکند. لهذا، امیر اولاً طی مکتوبی عنوانی رابرتس به علیخیل تأثرات خود را در مورد وقوع حادثه غیر مترقبه و قتل کیوناری و هیئت معیتی اش ابراز داشته و در مکتوب دیگری از تصمیم خود راجع به مجازات اشرار را وعده داد و در اخیر مکتوب خود چنین نوشت "من به خداوند اتکا دارم که برای من فرصت داده شود که دوستی خود را به حکومت انگلیس ابراز و نام نیک خود را در مقابل جهانیان بدست آرم." (۵-۱۲۴)

"رابرتس به اساس هدایت لیتن بتاريخ ۱۶ سپتمبر ۱۸۷۹م اولین ابلاغیه خود را برای مردم افغانستان صادر کرد که: "هدف از تهاجم انگلیس مجازات اشخاصی است که در قتل هیئت انگلیس دست داشته اند و همچنان حمایت از امیر است مشروط براینکه او روابط دوستانه را با انگلیس حفظ نماید. اشخاصیکه در کشتن هیئت انگلیس دخیل نبوده اند و به آمدن رابرتس مخالف نیستند نباید اندیشمند باشند." (۵-۱۲۴)

"به تعقیب این ابلاغیه از امیر تقاضای اعزام هیتی برای انجام مذاکرت خصوصی شد که امیر مستوفی حبیب الله خان و وزیر شاه محمود خان را مؤظف و به علیخیل اعزام داشت، هیئت مؤظف بتاريخ ۲۳ سپتمبر با رابرتس ملاقات نمودند و پیام امیر را برای رابرتس اظهار داشت که امیر به تمام معنی حاضر به همکاری در ارتباط یافتن قاتلین کیوناری و مجازات آنها است، مشروط بر اینکه برای امیر فرصت داده شود که در عوض عساکر سابقه، عساکر جدید که طرف اعتماد امیر باشند استخدام و سپس در مورد اقدامات لازمه نماید. در غیر آن اگر رابرتس با عساکر انگلیس بطرف

کابل حرکت کند عساکر سابقه و مردم در مقابل امیر که آنرا گدیگک انگلیس مینامند در مقابل قوای انگلیس قیام می نمایند." (۵-۱۲۴)

"چون انگلیس بالای امیر مشکوک بود، رابرتس امیر را به خوشی لوگرد خواست و او را در یک خیمه تحت نظارت سپاهیان گورکه هندی قرارداد و روز بعد رابرتس با معیتی امیر به طرف کابل حرکت و ابلاغیه ذیل را صادر نمود.

"کابل اشغال خواهد شد. آنانکه بالای هیئت انگلیس حمله نموده اند مجازات و هر کس که در داخل و اطراف کابل مسلح دیده شد دشمن انگلیس محسوب و اگر به دخول قوای انگلیسی مقاومت نشان داده شد، رابرتس مسؤل عواقب آن خواهد بود." (۵-۱۲۶)

"جنرال رابرتس بتاريخ ۱۱ اکتوبر به شهر کابل رسید و از بالاحصار و منزل کیوناری بتاريخ ۱۲ اکتوبر دیدن بعمل آورد و بتاريخ ۱۳ اکتوبر در یونیفارم نظامی خود رسم گذشت را برای نشان دادن قوای خود به مردم کابل انجام داد. به تعقیب نمایش نظامی رابرتس بود که مخزن سلاح بالاحصار منفجر و باعث کشته شدن در حدود ۷۰ عسکر و یک تعداد زخمی گردید. بناً رابرتس تصمیم گرفت که از بالاحصار به شیرپور (که امروز بنام شیرچور شهرت دارد) نقل مکان نماید. چون اهداف اصلی لشکرکشی رابرتس به کابل عبارت بود از:

۱- مصنونیت قوای انگلیس در کابل

۲- ایجاد ارتباط مخابراتی بین کابل و سمله از طریق خیبر

۳- مجازات اشخاصی که در قتل کیوناری و هیئت انگلیس دست داشتند

لارد لیتن با فهم اینکه امیر محمد یعقوب خان با عقد معاهده گندمک دیگر نزد ملت افغان اعتبار ندارد و برادرش سردار محمد ایوب خان در هرات بر ضد انگلیس قیام نموده و عبدالرحمن خان خود را به سرحد شمال افغانستان رسانیده بود، بهتر دانست که هرچه زودتر به تطبیق مجازات اقدام و به کار خاتمه داده شود. لهذا برای رابرتس هدایت داد که "شما نمیتوانید منتظر گرفتاری سرحلقه های آشوبگران باشید. چه هریک از عساکر قطعه هراتی با هر یک از اشخاص ملکی چه مجتهد باشد ویا نفر عادی و یا ملا و یا دهقانیکه در جمعیت حمله کنندگان اشتراک داشتند مسؤل اند. برای اینکه به احساسات انجمنهای انگلیسی جواب داده شده باشد، بهتر خواهد بود که اعدام ها به اساس فیصله کدام نوع مقام باصلاحیت قضایی صورت گیرد.

اما این نوع مقام باید خشن ترین و سریعترین نوع قضائی مثل محاکم میدان جنگ Dramhead Court Martial Law باشد. مطلب از قضاوت بصورت معمول آن نیست بلکه مجازات است. لهذا با رسیدن شما به کابل باید عمل شود و هدف شما باید برخورد با وحشت باشد. برای اینکه از حکمفرما شدن وحشت جلوگیری شود باید برخورد شما بسیار سریع و قاطع باشد." (۵-۱۴۰)

بعد از دو روز رسیدن رابرتس به کابل، ابلاغیه شدید دیگری به چنین متن صادر شد. "قوائی تحت قومانده من حال به کابل رسیده و بالاحصار را اشغال نموده اما در طول راه از طرف ساکنین شهر به مخالفت و اقدامات خصمانه روبرو شدند. فلها بر علاوه مرتکب شدن جرم قتل نماینده انگلیس و همکارانش به تمرد در مقابل امیر نیز متهم میباشند." (۵-۱۴۰)

نویسنده انگلیس در مورد مجازات رابرتس چنین تبصره میکند که:

"استدلال مجازات اشخاصی را که مسئول حمله به هیئت انگلیسی بودند معقول و بجا خواهد بود اما به ارتباط اینکه حق تهاجم را بر افغانستان و غصب نمودن قدرت حکومت افغانستان را داشتند یا خیر قابل بحث و سوال است و همچنان ادعای حق اعدام اشخاص را که مقامات در مقابل تجاوز انگلیسی بود و آن را تمرد در مقابل امیر دانسته اند بکلی مردود و نادرست است." (۵-۴۴۱)

با آمدن رابرتس به کابل ملت آزاده، بیدار و باهوش افغان بنابر خصلت افغانی و وظیفه اسلامی که حب وطن را جز ایمان خود میدانستند تحمل و رویه وحشتناک رابرتس را پذیرفته نمیتوانستند، لهذا اتحاد آهنین و شکست ناپذیر خود را در مقابل قوای اشغالگرانگلیس اعلان و جنگ دوم افغان و انگلیس ۱۸۷۹م تحت رهبری غازیانی که از نقاط مختلف کشور متحد شده بودند و مردانه وار از طرف زنان قهرمان افغان با تهیه بسته های نان و رساندن مهمات نظامی حمایت و تشویق میشدند انگلیس را یکبار دیگر شکست داد که بعداً جنگ میوند تحت رهبری سردار محمد ایوب خان و قهرمانی زنان و مردان افغان خاصاً ملالی میوند و عبدالله عاشقان عارفانی در تاریخ افغانستان به خط زرین درج است.

انگلیسها با پذیرش شکست خود در کابل برطرفی امیر محمد یعقوب خان را چنین اعلان کردند. "من جنرال رابرتس به نمایندگی از دولت انگلیس اعلان میدارم که امیر به رضای خود ترک وظیفه نموده و افغانستان را بدون حکومت رها کرد.... دولت انگلیس بعد از مفاهمه با سران، بزرگان اقوام و تعداد دیگری که نمایندگی از علاقمندی و خواهشات مردم ولایات و شهرهای مختلف را میکنند ترتیبات لازمه را برای ایجاد یک حکومت دایمی خوب را برای مردم اتخاذ خواهند کرد." (۵-۱۴۵)

روسها با استفاده از موقع برای رسیدن هدف دیرینه خود که افغانستان را بین روسیه و هند تحت الحمایه انگلیس بحیث منطقه حایل بسازد، عبدالرحمن خان را که در ترکستان روسیه زندگی میکرد از آمو به ترکستان افغانستان که مردم منطقه از قبل با او آشنائی داشتند فرستادند. روسها به این عقیده بودند که عبدالرحمن خان با سپری نمودن دوازده سال در روسیه برای آنها مفید و "قاز انگلیسی را پخته خواهد نمود." (۶-۱۹۰)

و انگلیسها داخل شدن عبدالرحمن خان به افغانستان را برای ایجاد یک حکومت با ثبات خبری خوشی دانستند. لهذا لیبیل گریفن Lepal Griffin انگلیس که در کابل بود به تاریخ ۱۴ جون بر علاوه پیام شفاهی برای عبدالرحمن خان پیام کتبی نیز توسط نماینده خصوصی خود نزد عبدالرحمن خان فرستاد و برایش نوشته بود که:

"قرار اطلاع شما داخل افغانستان شده اید، بناً این مکتوب توسط نماینده خصوصی به شما ارسال شد که شما از نیات آمدن خود نمایندگان انگلیس را مطلع و از اهداف دخول خود در افغانستان به دولت انگلیس توضیحات لازمه ارائه بدارید. همچنان شفاهی توسط مخبر شان به سردار عبدالرحمن خان گفته شد که روابط صمیمانه طولانی شان با روس بالای انگلیس تاثیری ندارد؟ درختم نامه با آرزوی نیک اظهار علاقمندی دوام مکاتبه را نموده بود." (۶-۱۹۳)

سردار موضوع را با بزرگان همسفر خود در میان گذاشت که مقابلتاً بزرگان خواستند بسیار به شدت برای انگلیس جواب داده شود. اما سردار هوشیار در جواب برای همسفران خود گفت که در چنین حالت از جواب زشت چه نتیجه خواهیم گرفت. بهتر و معقول خواهد بود که از آنها بیشتر بشنویم. لهذا مثل یک سیاستمدار از رسیدن مکتوب اطمینان داد و متن مکتوب سردار منعکس کننده عدالت و دوستی بوده و از حالت تحقیر آمیزی که نباید در افغانستان واقع میشد و توسط امیر محمد یعقوب خان و مشاورین مضرش صورت گرفت یاد آور گردید و متذکر شد که یک امر ضروری است که افغانستان در آرامش و دوستی بین دو امپراطوری قرار داشته باشد. او علاوه نمود که روسیه و انگلیس بین خود توأمیت افغانستان را تضمین کنند و مخبر نیز حامل پیام شفاهی سردار به قرار ذیل بود:

"او برای دوازده سال نمک روسیه را خورده و نادرست خواهد بود که شرایطی را قبول نماید که به آنها بی وفا باشد. لهذا او آرزومندی دوستی را با هر دو قدرت نموده و خصوصاً با انگلیسها که انتظار گرفتن استقلال را از آنها دارد و به کمال خوشی آرزومند است که با ۵۰۰ رأس اسب به چاریکا بیاید و موضوع را مطرح نماید." (۶-۱۹۳)

به تاریخ ۲۰ جولای ۱۸۸۰م سردار به چاریکار رسید. با رسیدن سردار رابرتس فوراً بزرگان و سرداران را به دربار کابل دعوت و در حضور آنها عبدالرحمن خان را به حیث امیر کابل اعلان کرد. در هرات سردار محمد ایوب خان که عاشق آزادی و استقلال افغانستان بود و نمی خواست یک بلست از خاک مادر وطنش زیر سلطه بیگانگان باشد بعد از تسلیمی قندهار به طرف فراه، هلمند و و لشکرگاه لشکر کشید که در نتیجه غازیان افغانی و قوای انگلیسی در میوند در جنگ شدیدی روبرو و قوای انگلیس به شکست نهایی مواجه شدند.

یک انگلیس چنین اعتراف میکند که: "در تمام جنگهای افغان و بریتانیا، جنگ میوند از برجسته ترین شکست بریتانیا به شمار میرود." (۶-۱۹۸)

در کابل لپیل گریفین Lepal Griffin بعد از یک هفته از اعلان امارت عبدالرحمن خان در کابل به چاریکار نزد سردار رفت و به تاریخ ۳۰ جولای ۱۸۸۰م اولین بار با سردار ملاقات کرد و سردار از گریفین درخواست تعهدات تحریری را نمود که مقابلتاً از طرف گریفین جواب تحریری ارائه شد که:

"بعد از تقدیم احترام جلالتماب گورنر جنرال به افتخار اطلاع حاصل نمود که والاحضرت شما به اساس دعوت دولت انگلیس به طرف کابل در حرکت میباشید. فلذا با در نظر داشت احساسات دوستانه والاحضرت شما و ایجاد روحیه اطمینان در سرداران و مردم به تأسیس یک حکومت تحت رهبری والاحضرت شما اطمینان میدهیم که دولت انگلیس والاحضرت شما را بحیث امیر کابل میشناسد (انگلیسها برای اولین بار امیر افغانستان را والاحضرت خطاب میکنند). بر علاوه برای من صلاحیت داده شده که به اطلاع شما برسانم که دولت انگلیس هیچ علاقه ندارد که در امور داخلی مناطق تحت اداره والاحضرت شما مداخله نماید و نمیخواهد که نماینده مقیم انگلیسی را در هیچ یک از مناطق تحت اداره شما تعیین نماید، بلکه صرف برای حفظ روابط دوستی عادی که بین دو کشور مجاور برقرار میباشد، لازم خواهد بود که یکنفر نماینده مسلمان را دولت انگلیس به اساس یک موافقه در کابل مقیم سازد. چون والاحضرت شما خواهش نموده بودید که نظر و تصمیم دولت انگلیس را در مورد روابط شما با دول خارجی نیز واضح و به توجه والاحضرت شما رسانیده شود، اظهار میگردد که نایب السلطنه و گورنر جنرال برای من صلاحیت داده که برای والاحضرت شما واضح سازم که چون ایران و روسیه هر دو به خوشی قبول و اطمینان داده اند که از مداخله در امور افغانستان اجتناب میکنند، لهذا واضح است که والاحضرت شما با هیچ قدرت خارجی به استثنای دولت انگلیس روابط داشته نمیتوانید. اگر هر قدرت خارجی تلاش مداخله را در امور افغانستان نماید

و چنین مداخله و یا تجاوز تحریک ناشده به دومینین (به قلمرو) و الاحضرت شما باشد، در آنصورت دولت انگلیس حاضر به آن اندازه کمک مورد نیاز خواهد بود که دشمن را به عقب براند، مشروط بر اینکه و الاحضرت شما بدون محافظه کاری مشوره های دولت انگلیس را به ارتباط روابط خارجی تعقیب نماید." (۶-۱۹۶)

با ختم بیانیه، سردار عبدالرحمن خان رسماً به حیث امیر کابل قبول شد و بتاريخ ۱۰ اگست ۱۸۸۰م شخصاً برای وداع عساکر انگلیسی که به قومندانی سر دونالد ستورت Sir.D. Stewart از کابل به هند بر می گشتند، حاضر و اشتراک ورزید و امارت کابل را اشغال کرد.

سیاست امیر عبدالرحمن در قبال خط فرضی دیورند

۱۸۸۰م-۱۹۰۱م



امیر عبدالرحمن خان که دست نشانده انگلیس بود با صلاحیتی که در امور داخلی از طرف انگلیس برایش داده شده بود سعی داشت که با مشیت آهنین خود افغانستان سه پارچه را واحد و مخالفین خود وانگیسها را با دوستان سردار محمد ایوب خان، غازیان جنگ اول و دوم افغان و انگلیس را با کشتن و فرار کردن به هند از بین ببرد که یکی از قربانی شده گان آنوقت جد قبله گاه این نویسنده یعنی عبدالصمد خان دورانی (پوپلزائی) حاکم چرخ آن وقت بود که به طرفداری از سردار محمد ایوب خان و دشمنی به توطئه های انگلیس اشغالگر فعالیت میکرد. او با خانواده های سه برادرش هر یک سعادت خان، سلطان خان و وحدت خان برای بیست و دو سال به هند فرار و همه جایداد شان ضبط گردید که بعداً پدر این قلم عبدالستار خان دورانی (پوپلزائی) پسر عبدالودود خان (پوپلزائی) یعنی

نواسه عبدالصمد خان دورانی که متولد سال ۱۸۸۶م همد بود بعد از بازگشت در زمان امیر حبیب الله خان به حیث بزرگ قوم خود مجدداً قسمتی از جایداد های ضبط شده را در تصرف خانواده احمد خان در آورد.

همچنان تعداد از بیگناهان که به جز از ادعای حق مسلم شان یعنی آزادی مادر وطن عزیز از یوغ اسارت انگلیس چیزی دیگری نبود، یکی بعد دیگر به انواع مختلف از مجازات چون زندانی کردن، فرار ساختن از مادر وطن، در سیاه چاه ها انداختن و انواع شکنجه ها و غیره قربانی آرزوهای شوم انگلیس و آرامی امیر در داخل گردیدند. در ملت قدرتی را نماند که به مخالفت خودش و یا انگلیس قیام نماید. چون انگلیسها با دو جنگ در افغانستان نتوانستند سیاست پیشروی سرحد خود را به دریائی آمو عملی نمایند، لهذا با روسیه در یک معامله گری که مناطق ماورای دریای آمو چون قسمتهای پنجده، روشن، ذوالفقار و پامیرکلان را که در یک نقطه با چین نیز همسرحد بود به روسها واگذار و با عقد معاهده دیگری با امیر عبدالرحمن خان سرحد خود را بیشتر به داخل افغانستان پیشبرده و آنچه را که روسها قبلاً با انگلیسها در دوره امیر شیرعلی خان پیشنهاد کرده بودند و خواب تبدیل افغانستان را به حیث منطقه حایل (Buffer State) بین انگلیس و روسیه میدیدند عملی و خودشان در منطقه (آسیای مرکزی) تحت تصرف خود آزادانه پلانهای شوم طویل المدت آینده خود را به پیش ببرند. این است که بعد از سیزده سال امارت امیر عبدالرحمن خان انگلیسها برای رسیدن به هدف خود اولاً تهدیدات نظامی را علیه یوسف زایی ها و اورکزایی ها و دیگر مردم سرحدی شروع و ثانیاً بین اقوام مختلف مناطق اختلافات را خلق سپس به حیث میانجی و مصلح در بین شان درآمدند و با دادن پول بعضی از خوانین و ملاها را در چنگال خود آورده و مردم منطقه را تحت تربیه نظامی قرار دادند. گرچه امیر عبدالرحمن خان برخلاف عقیده امیر شیرعلی خان نسبت به روس به انگلیس عقیده دوستی را داشت اما بعداً درک کرد که آنچه را خودش در مقابل انگلیسها تصور میکرد نیست. لهذا امیر برای دفاع از سرحدات خود در حدود دو صد هزار عسکر را تهیه دید و اعلان جهاد را در مقابل انگلیس نمود و کوشش کرد که به خوانین و اشخاص با نفوذ قبایل نیز پول بدهد. اما امیر در مقابل اقتصاد قوی انگلیس نمیتوانست رقابت نماید و همچنان قادر نبود با صرف پول بیشتر عده ای از خوانین بلوچ و پشتونهای قبایل را از انگلیسها بخرد و در مقابل انگلیس از آنها استفاده نماید.

با آنهم اقدامات امیر عبدالرحمن خان غیر مؤثر نبود و انگلیسها را به تشویش روبرو ساخت. لهذا انگلیس بسیار ماهرانه برای تثبیت سرحدات جنوبی، جنوب شرقی و جنوب غربی افغانستان از در

مصالحه و سیاست با امیر پیش آمدند یعنی با تهدید تهاجم قوای نظامی و استفاده از شمشیر خواستند یک بفرستت Buffer State دیگری را بین افغانستان امروزی و ماورای دریایی آمو تعیین نمایند.



قبل از رسیدن هیئت بریتانوی به کابل لازم میدارم متذکر شوم که انگلیسها در سال ۱۸۸۲م قانونی را تحت (سه نوع مستأجر Tenant و حقوق آنها) یعنی حقوق و قانونی "مستأجر، اجاره دار و مالک" را که چه است تصویب کردند.

۳Kinds of 'Tenants' and their rights

What are the rights of statutory tenant, Lessee and Licensee?

<https://www.moneylife.in/article/۳-kinds-of-tenants-and-their-rights/۳۸۲۳۳.html>

چون من قانوندان نیستم که در این باره ابراز نظر نمایم، لهذا میتوانید معلومات مفصلی که در باره قانون اجاره ملکیت های غیر منقول توسط انگلیسها در سه بند، مخصوصاً بند سوم ماده ۵۲ قانون وضع و شرایط آنرا که به احتمال قوی به اجاره صد ساله ملکیت های افغانستان در ماورای خط فرضی دیورند میباشد به لینک فوق توجه خوانندگان محترم را جلب تا در باره بعد از تحلیل و تفسیر مراجع قانونی قضاوت فرمایند.

لهذا هیئت ۱۳ نفری تحت ریاست Sir H.Mortin Durand سر هنری مارتین دیورند را که حیثیت سکرتریت امور خارجی انگلیس در هند را داشت به دربار امیر عبدالرحمن خان به کابل اعزام و بعد از مذاکرت چهل روزه با مقامات افغانی موفق شدند که به تاریخ ۱۲ نومبر ۱۸۹۳م در مقابل تادیه سالانه هجده لک (۱۲+۶) روپیه هندی به افغانستان موافقه شود و با یک خط سیاه دیگری برادران و خواهران همدین، همزبان و هم فرهنگ را بدون احترام به حق زندگی مشترک شان غیر عادلانه از هم جدا نمودند.

معاهده دیورند را نویسنده دانه سوم سرطان خبیثه نامیده که دو دانه قبلی را با خود چنان سخت گره زد که الی امروز هیچ جراحی موفق به باز کردن آن نشده و زنگ خطری را به فضای کابل یعنی پایتخت زیبای افغانستان آویختند و مادر وطن را نه تنها در حدود اربعه امروزی به حیث یک کشور محاط به خشکه در آورد، بلکه به مرور زمان به سوی گودال بدبختی و قهقراء نیز سوق داده و امروز باز هم از این جا و آنجا صدای زنگ خطری به رسمیت شناختن آنرا می‌شنویم.

با عقد معاهده، خواهران و برادران ماورای خط سیاه دیورند مخالفت جدی خود را اعلان اما چون انگلیسها هم زور داشتند و هم زر، لهذا علیرغم کمک های مالی و تحریکات مخفی امیر عبدالرحمن خان صدای برحق شانرا کسی نشنید.

در اواخر دوره امیر عبدالرحمن خان لارد کرزن بحیث ویسرای هند بریتانوی مؤظف گردید. موصوف بنا برخصلت خود خواهانه و جاذلبانه لیتن Lytton مانند ویسرا های قبلی خواست با تجدید نظر بر معاهده خط سیاه دیورند امتیازات بیشتری را برای انگلیس حاصل و افغانستان را بار دیگر به خون ملت آن به حیث یک دیوار آهنینی قویتر درمقابل روسیه تزاری قرار بدهد. بناً مطلب ذیل را در مورد معاهده جدید پیشکش امیر عبدالرحمن خان نمود.

"- تجدید نظر بر خط دیورند از نقطه نظر سوق الجیشی حکومت هند.

- مراقبت بر ورود اسلحه به افغانستان و استعمال آن .

- خوداری افغانستان از کمک به قبایل واقع در ماورای دیورند در گفتار و عمل

- تعیین صاحب منصبان بریتانوی در افغانستان برای اتخاذ ترتیبات دفاعی در مقابل روسیه." (-۴۴۰)

(۳)

اما قبل از آنکه در مورد نامه لارد کرزن Lord Curzan جواب مثبت و یا منفی داده شود، امیر عبدالرحمن خان به تاریخ اول اکتوبر (۱۹۰۱ م) در اثر مریضی طولانی که عاید حالش بود در قصر باغ بالائی کابل جان به حق تسلیم و تصمیم گیری در مورد پیشنهاد لارد کرزن برای پسر ارشدش امیر حبیب الله خان به میراث ماند.

قابل تذکر است اگر هفت ماده معاهده اول خط دیورند (۱-۶۹۰) به دقت خوانده شود، در تمام مواد بنام "خط" ذکر گردیده یعنی سرحد شدنش الی علامه گذاری به تعویق انداخته شده که الی امروز هیچ یکی از دولتمردان افغانستان آنرا قبول نکرده اند.

همچنان باید متذکر شد که جناب داکتر صاحب رحمت زیرکیار در باره یکی از خاطرات امیر عبدالرحمن خان مینویسد که بعداً در دورهٔ صدارت سردار محمد داود خان به توجه شما رسانیده میشود.

سیاست دورهٔ امیر حبیب الله خان در قبال خط فرضی دیورند

۱۹۰۱م-۱۹۱۹م

به هر حال لاردرز با قدرت رسیدن امیر حبیب الله خان برخلاف دستور مقامات مرکزی بریتانیا ضمن نامه تعزیت از اعزام هیئت به منظور تائید معاهدهٔ گذشته یاد آور گردید. اما امیر که از دسایس و توطئه های لاردرز آگاهی داشت، در جواب خود از مذاکرات برای تائید معاهده طفره رفته برایش اطمینان داد که "تا وقتی که دولت بریتانیا به تعهدات که در مقابل پدر او داشت وفا نماید او هم احکام آنرا محترم خواهند شمرد." (۳-۴۴۱) مقابلاً لاردرز ارسال کمک مالی مندرجهٔ معاهدهٔ خط دیورند و سلاح خریداری شده افغانستان را معطل ساخت. اما امیر بر موقف خود پافشاری کرد و برادرش نصرالله خان را مؤظف نمود که موضوع حصول استقلال کامل افغانستان و تعیین سفراء را به کشورهای روسیه، آلمان، ایران، ترکیه، فرانسه و امریکا به شمول بریتانیا را مطرح نماید که در نتیجه لاردرز موقتاً برای مدت چندی موضوع پیشنهاد خود را به تعویق انداخت و به اقدام دیگری شد، یعنی پسر ارشد امیر حبیب الله خان سردار عنایت الله خان را که هفده سال عمر داشت به هند دعوت و از او به گرمی استقبال و پذیرائی کردند و ضمناً مدنیت جدید را برایش نشان دادند که در نتیجهٔ مسافرت بر شهزاده تأثیر عمیق گذاشت و در بازگشت برخلاف عمش سردار نصرالله خان طرفدار دوستی با انگلیس و معرفی مدنیت جدید در افغانستان گردید.

اما پدرش علیرغم اینکه جدی طرفدار وارد نمودن مدنیت بود، اما به اساس نصایح امیر عبدالرحمن خان تطبیق ریفورم هایش را تدریجی با در نظر داشت شرایط مسلط در کشور میدید.

امیر حبیب الله خان برای اینکه به خواهش ملت در ارتباط استرداد بخارا و سمرقند جواب مثبت داده باشد و از طرف دیگر هیئت سرلیویزدن را در ارتباط پیشنهادات تجدید معاهده به موقف مشکل تری قرار داده باشد، موضوع اتحاد افغان و انگلیس را بخاطر فتح بخارا و سمرقند پیشکش سرلیویزدن نمود. هیئت انگلیس بعد از مشاورت با ویسرا در خواست امیر را با اظهار اینکه روسیه بسیار قوی

است رد کرد. امیر با گرفتن جواب منفی و حضور ۱۵۰۰ نفر هیئت سروی و ادار گردید که با سرلیویزدن به توافق ذیل برسد و بتاریخ ۱۹۰۵م معاهده ذیل امضاء شد.

"بسم الله الرحمن الرحيم-اعلیحضرت سراج الملته والدين امير حبيب الله خان پادشاه مستقل مملکت افغانستان و توابع آن از یکطرف و جناب سر لوئیس و لیام دین وزیر امور خارجه با عظمت هندوستان و نماینده محترم دولت پادشاهی انگلستان از طرف دیگر."

"اعلیحضرت پادشاه فوق الذکر به این وسیله قبول میفرماید که در مسأله جزئی و کلی عهد نامه راجع به امور داخلی و خارجی و قراردادی که والا حضرت پدرم ضیاءالملت والدين نورالله مرقد با دولت علیه انگلستان منعقد نموده و عمل شده است من نیز همانها را قبول نموده عمل خواهم نمود و مخالف آن رفتار نخواهد شد."

" همچنین جناب سر لوئیس و لیام دین با اینوسیله قبول مینماید که همان عهد نامه و تعهدی که دولت علیه انگلستان با پدر مرحوم والا حضرت ضیاءالملت والدين راجع به امور داخلی و خارجی و غیره منعقد نموده من آنها را به اعتبار خود باقی میدانم و مینویسم که دولت انگلستان مخالف آنها به هیچ وجه رفتار نخواهد نمود". (۱-۷۲۸)

"بتاریخ روز سه شنبه چهاردهم محرم الحرام ۱۳۲۳ مطابق ۲۱ مارچ ۱۹۰۵م در کابل مهر و امضا شد."

امیر حبيب الله خان لوئیس و لیام دین (۱-۷۲۸)

"با درگرفتن جنگ جهانی اول، موقف افغانستان را در جهان خاصاً بین قدرتهای بزرگ همسایه (انگلیس و روسیه) نهایت زیاد دشوار ساخت. مخصوصاً بعد از تاریخ ۲ اکتوبر ۱۹۱۴م که هیئت مشترک جرمنی و ترکیه به نامه ها و پیامهای رهبران دول خود به کابل رسیده و در پغمان پیامها را که مقتضی اشتراک افغانستان در جنگ به طرفداری قوای مرکزی بود به امیرحبيب الله خان تقدیم و خواهش اجازه نصب یک دستگاه رادیوئی و نشر تبلیغات را نمودند." (۷-۹۱)

با رسیدن هیئت به کابل کلنل بیت انگلیسی در پارلمان لندن گفت که "همسایگان وحشی هند یعنی ایران و افغانستان باید به اتفاق روس و انگلیس جاروب کرده شوند." (۱-۸۳۸) که در نتیجه صحبت کلنل بیت در پارلمان انگلیس به وضاحت نشان میدهد که انگلیس تجاوزگر و خونخوار که از فاصله هزاران کیلومتر به نیم قاره هند خود را رسانیده بود و به حیث یک قدرت جابر استعمارگر آزادی

ملت ناتوان هند را غصب و خون شانرا میچوشید آرامش نگرفته و با ریختن صدها هزار عساکر ناتوان هندی از متحدین اروپائی خود در مقابل تجاوز المان به صربیا نیز استفاده نماید. همچنان کشورهای ایران و افغانستان را که در طول صد سال گذشته خود چندین بار با تفرقه اندازی، تجاوزات نظامی یا معامله گریها با روس، وحشیانه جاروب و ملت های مظلوم شانرا تحت یوغ استعمار و استبداد در تاریکی مطلق بیعلمی قرار داده بودند نیز در جنگ به نفع خود بکشانند. اگر ملت های مظلوم شان از حقوق حقه خود که آزادی و استقلال در روشنی علم و معرفت بود دفاع و یا اطاعت از اوامر جابران را نمی کردند به زور برچه، تفنگ، توپ و طیاره آنها را خود وحشیانه بنام وحشی محو و جاروب میکردند.

امیر حبیب الله خان که مثل دانه گندم بین دو سنگ آسیاب قرار داشت، فیصله ظالمانه (۱۹۰۷م) انگلیس و روس تزاری را در باره نقشه ایران فراموش نکرده بود. لهذا بیانیه کلنل بیت در پارلمان انگلیس یکبار دیگر اندیشه احتمالی تقسیم مجدد افغانستان را به سه قسمت دوره های امیر شیرعلی خان زنده ساخت. بناً امیر حبیب الله خان راه دیپلوماسی را گرفت یعنی به هیئت ترکی گفت که "من تنها هستم، بین دو سنگ آسیاب قرار دارم. از اتحاد انگلیس و روس میترسم اما مسلمان خوب هستم آنچه آرزوی خلیفه باشد آرزوی من نیز میباشد. منتظر حرکت قوای ترک به طرف هند میباشم تا در پهلوی آنها در رأس سپاه اسلام قرار داشته باشم." (۶-۲۵۵)

"امیر همچنان در خفا از نماینده مسلمان انگلیس مقیم در کابل تقاضا کرد که پیامش را به کمال محرمیت به دولتش مخابره کند و برایش گفت که به دولت خود بگو که من دوست وفادار شما هستم باید به من اعتماد نمائید و اگر اختلافی در گفتار و عمل من دیده شود باید بدانند که موقف من نهایت حساس است." (۷-۹۲)

پیام امیر به سمله مخابره و طرف قبول انگلیس قرار گرفت و حتی محرمانه با امیر به توافق رسیدند که موضوع مناطق روشن، درواز و شغنان را که حق مشروع افغانستان بود و در سال ۱۸۹۵م طی موافقه غیرعادلانه و ظالمانه از طرف انگلیس به روسیه بخشیده شده بود بطور قطعی حل و نیز مقدار پول زیادی را برای امیر بخشش و استقلال سیاسی افغانستان را خواهند شناخت." (۷-۹۳)

همچنان امیر حبیب الله خان برای خاموش نمودن احساسات مسلمانان هند، ملی گرایان افغانی، اقوام و قبایل دوطرف خط دیورند و فریب هیئت ترکی و جرمنی بعد از چانه زندهای زیاد و تأخیر مدت چند از اتحاد خود به هیئت اطمینان داد مشروط بر اینکه "بیست میلیون پوند طلا، پنج هزار توپخانه، یکصد هزار میل تفنگ و مقداری زیاد از مهمات نظامی برایش تدارک دیده شود که البته دادن جواب

مثبت به چنین پیشنهاد امیر نه تنها از قدرت جرمنی و ترکیه بلند بود، بلکه تمام قدرت مرکزی نمیتوانست به آن جواب مثبت بدهد." (۷-۹۳)

معهدا، امیر موفق گردید که از یکطرف به ملت افغان، مسلمانان هند و ترکیه جواب داده باشد و نیز مقصر محسوب نشود. از طرف دیگر انگلیس را طی نامه ای مورخ ۶ جنوری ۱۹۱۶م از بیطرفی افغانستان در

جنگ جهانی اطمینان داد و برای خوشی هیئت اجازه نصب دستگاه رادیویی را در باغ بابرشاه داد و بیطرفی خود را اعلان کرد و همچنان برای خوشی جرمنی و ترکیه بتاريخ ۲۴ جنوری ۱۹۱۶ موافقه های دوستی را با دول شان امضاء نمود.

همچنان در دوران جنگ جهانی اول، انگلیسها برای خاموش نگهداشتن احساسات اسلامی ملت افغان و عده های خصوصی به امیر حبیب الله خان داده بودند که بعد از ختم جنگ مناطق ماورای خط سیاه دیورند را نیز با امیر مطرح و به نفع امیر حل می نمایند. اما با ختم جنگ جهانی اول دو متحد (انگلیس و روس) در رسیدن اهدافشان دیگر باهم دوست نبودند، بناً در شرایط جدیدی منطقه موقعیت ستراتیژیکی افغانستان خاصاً خط سیاه دیورند برای انگلیس بیشتر از قبل اهمیت پیدا نموده و قابل توجه قرار گرفت. چه از یکطرف در منطقه، اتحاد جماهیر شوروی به حیث یک قدرت بزرگ متخاصم در همسایگی شمال افغانستان تبارز نموده بود و از جانب دیگر حرکت پان اسلامیزم هم هنوز فعال و انگلیس از توسعه و پیشرفت آن جدی نگران بود. معهدا انگلیس نمی خواست به تعهدات سری قبلی خود با امیر حبیب الله خان عمل نماید.

همچنان با انقلاب اکتوبر در روسیه (۱۹۱۷م) خط دیورند نیز نزد انگلیسها بیشتر از قبل با اهمیت تر شد. لهذا، در این قسمت لازم میبینم مختصری از نوشته نویسنده انگلیس بنام (لیوتتن جنرال سر جورج مکمون) را که در سال ۱۹۲۹م تحریر نموده نقل قول کنم.

"با پیروزی انقلاب اکتوبر در سراسر روسیه، کارتونهای به نمایش گذاشته شد که لینن را بالای کره زمین با جاروب در دست نشان میداد که پادشاهان، سرمایه داران و کشیشها را از سطح زمین جاروب میکرد." (۸-۳۵)



یعنی سیاست دولت انقلابی روسیه جدید موقعیت ستراتیژیکی افغانستان و ایران را به حیث دو کشور اسلامی در منطقه مهمتر و بیشتر قابل توجه برای انگلیس ساخت، به این معنی که قبل از انقلاب سوسیالیستی و پخش ایدیالوژی بین المللی پرولتاری و سپس تأسیس اتحاد جماهیر شوروی که یک نظام به کلی مغایر سرمایه داری و مذهبی کشورهای اروپائی و اسلامی بود و مخصوصاً افغانستان و ایران به حیث کشورهای اسلامی بین تضادهای عقیده ئی و ایدیالوژیکی دو قدرت بزرگ (انگلیس و روسیه جدید) نیز قرار گرفت و هر دو قدرت بر علاوه اهداف اقتصادی شان مبارزات ایدیالوژیکی خود را نیز شروع کردند. انگلیسها با توظیف کشیشان عیسوی مذهب، کشورهای اسلامی را که در مخالفت نظام بیدینی روسیه جدید بودند تحریک و فعالیتهای ضد نظام بیدینی روسیه را به راه انداختند و سعی داشتند که جبهه متحد عیسویان، یهودیان و مسلمانان را که اهل کتاب گفته میشدند در مقابل بیدینان متشکل و مسلمانان جهان مخصوصاً سرحدات شمال غربی هند بریتانوی وقت یعنی مناطق افغانستان و ایران را که در همسایگی روسیه قرار داشتند در مقابل نظام بیدینی مسلح و متحد سازند. معهداً مردم سرحدات شمال غربی هند بریتانوی وقت یعنی مناطق ماورای خط سیاه دیورند تشویق به تأسیس بیشتر صنایع دستی سلاح سازی و مدارس دینی گردیدند و افغانستان و ایران را تشویق به تدریس و آموختن علوم دینی در مساجد مینمود تا دور از علوم مدنی در تاریکی مطلق از جهان مدنی نگهداشته شوند و از هر دو کشور مخصوصاً افغانستان را که نسبت به ایران یک کشور مسلمان افراطی تر بود در شمال غرب هند بریتانوی به حیث دیوار فولادی در مقابل پیشرفت ایدیالوژی مارکسیزم و لینینزم قرار بدهند. اگر تجاوزی و یا پیشرفتی از طرف روسیه به طرف بحر هند و یا خلیج فارس صورت گیرد، به خون افغانهای هر دو طرف خط سیاه دیورند و ملت ایران از منافع خود در منطقه استفاده و دفاع نمایند که بعد از تجاوز خونین اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۷۹م چنین هم شد.

مکرراً باید متذکر شد که امیرحبیب الله خان با اطلاع از آزادی کشورهای عربی یکی بعد دیگر علیرغم کوششها و فشارهای دول ترکیه و جرمنی که در جنگ جهانی متحد بودند به بیطرفی خود در جنگ مقاومت نمود و همزمان به انکشاف علم و معرفت در مادر وطن خواست کشور خود را از طریق معامله گری سیاسی و بیطرفی در جنگ جهانی به شکل مسالمت آمیز از سلطه انگلیس آزاد و مناطق اشغال شده ماورای خط سیاه دیورند را با کشور خود مجدداً وصل نماید. اما چون انگلیسها هرگز به قول خود که در جنگ جهانی اول (۱۹۱۴م- ۱۹۱۷م) برای امیر داده بود صادق نبودند و اصلاً در مقابل منافع خود شان آزادی و خون دیگران ارزشی نداشت، لهذا با پیروزی انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷م که مصادف با ختم جنگ جهانی بود و جانشین شدن نظام کمونیستی در عوض عیسویت در روسیه و مفکوره جهانی شدن کمونیزم موقعیت ستراتیژیکی مادر وطن ما افغانستان بحیث یک کشور اسلامی سنتی نزد انگلیسها اهمیت خاصی پیدا کرد. بنأ، از آزادی افغانستان و یا برگشتاندن مناطق اشغال شده ماورای خط سیاه دیورند طفره رفتند و امیرحبیب الله خان الی شهادتش در کله گوش لغمان (۲۰ فبروری ۱۹۱۹م) مؤفق به آرزویش نشد.

سیاست شاه امان الله در قبال خط فرضی دیورند

۱۹۱۹م-۱۹۲۹م

بعد از شهادت امیر حبیب الله خان پسر قهرمانش شهزاده امان الله که اراده اش متکی به خداوند (ج) و نیروی ملت غیور و با شهامت ملت افغان بود ندای آزادی خواهی را بلند نمود. ملت افغان که تشنه آزادی و انتظار رهایی از یوغ بردگی انگلیس خونخوار را داشت، بیصبرانه منتظرچنین روزی بود، آگاهانه همه اقوام با هم برابر و برادر تحت یک چتر واحد تحت قیادت رهبر قهرمان شان یعنی امان الله خان قدعلم نموده و به زور شمشیر آزادی سیاسی و استقلال کشور خود را حاصل نمودند. با شکست انگلیس شاه امان الله غازی با عقد معاهدات مورخ ۸ اگست ۱۹۱۹م و ۲۲ نومبر ۱۹۲۲م افغان و انگلیس، شاه امان الله به حیث پادشاه افغانستان آزاد و مستقل درجهان شناخته شد. در ماده ۱۱ معاهدات امضاء شده متذکره فوق در ارتباط مناطق ماورای خط سیاه دیورند چنین تحریر گردیده که در ذیل به توجه خوانندگان محترم رسانیده میشود. این ماده به وضاحت نشان میدهد که هیچ نوع تعهدی که مبنی بر قبولی از بین بردن خط سیاه دیورند باشد دیده نمیشود. بلکه تعهداتی منعقدین

درباره مداخله و حل منازعات اقوام دوطرف خط میباید نه قبولی خط از طرف دولت شاهی افغانستان.

ماده یازدهم معاهده

"هریک از دولتین علیتین عاقدین خودشان را بالمقابل در خصوص حسن نیت با یک دیگر و مخصوصاً در باب نیت خیر اندیشانه خود شان نسبت به اقوامیکه متصل حدود خود شان سکنی دارند مطمئن نموده از روی این ماده تعهد مینمایند که در آینده از عملیات نظامی که زیاد اهمیت داشته باشد و برای برقراری نظم در میان اقوام سرحدی که داخل دایره های خود شان سکنی دارند لازم نظر بیاید قبل از آنکه اینگونه عملیات شروع کرده شود یکدیگر را مطلع خواهند نمود." (گرفته شده از اصل معاهده و عین متن ماده متذکره فوق در ماده ۱۱ معاهده مؤرخ ۲۲ نومبر ۱۹۲۱م نیز منعکس گردیده)

اینست که قضیه مناطق اشغال شده ماورای خط سیاه دیورند لاینحل باقی ماند و برادران و خواهران همزبان همدین و همکلتور ما را در مقابل تجاوز روسیه از طریق افغانستان به هندوستان به حیث سپر آهنین تحت یوغ خود حفظ و افغانستان الی امروز از راه بحری محروم گشت.

بلی ملت قهرمان افغان به اتکای خداوند متعال و ایمان قوی شاه امان الله یکبار دیگر به جهانیان ثابت ساختند که هیچگاه یوغ غلامی را قبول نمیتواند و آنچنانکه آزاد خلق شده اند انشاءالله آزاد خواهند زیست.

اما برای انگلیسها که در مقابل منافع شان آزادی انسانی و بشری و ریختن خون دیگران ارزش نداشت با امضای معاهده مؤرخ ۲۲ نومبر ۱۹۲۱م انگلیسها اشک تمساح میریختند، چنانچه یک انگلیس مینو یسد که:

" قبلاً در عوض معاهدات رسمی به اساس تبادلۀ مکاتبات موافقات صورت میگرفت اما قبولی و تضمین استقلال افغانستان با پذیرش لقب شاه در عوض امیر برای امان الله و آزادی تماس مستقیم افغانستان با لندن و کشورهای دیگر معاهده تحقیر آمیز برای لندن بود. چه برای آنچه ما در سابق خون ریخته بودیم از دست دادیم. هدف از توافقات گذشته ایجاد بفرستیت (حایل) بین هند و روسیه تزاری و یا اشتراکی بود اما با سقوط روسیه تزاری حتی الی یکسال بعد از امضای معاهده اکثراً چنین تصور میکردند که دیگر خطری وجود ندارد و دولت ما فکر میکرد که از افغانستان موفق برآمدیم یعنی از تادیه کمک مالی سالانه و دفاع از افغانستان خلاص شدیم. درحالیکه از افغانستان در مقابل تجاوز دفاع میشد نه بخاطر احترام گذاشتن به موافقه و یا معاهده. چه این یک واقعیت انکار

ناپذیر است که بنابر موقعیت جغرافیائی ما، هیچ تعهدی نمیتوانست جلو اقدامات نظامی ما را بگیرد. بلی آنچه قابل تذکر است که ما قبلاً در صورت وقوع حوادث دست آزاد داشتیم و به اساس توافقات گذشته امیر هیچگاه مانع رفتن صاحب منصبان ما برای مطالعه مناطق سرحدی شده نمیتوانست. امیر عبدالرحمن خان انگلیس و روسیه را برای تربیه عساکر خود دعوت نمیکرد. آنچه از معاهده بدست آوردیم این بود که ما برای رسیدن به اهداف طویل المدت خود و تحولات اوضاع در کابل روابط خود را با حضور نمایندگی اروپائی در عوض مسلمانان با افغانستان تحکیم مینمایم که حضور او در بین نمایندگان دیگر کشورهای اروپائی بهانه برای شورشیان در مقابل ما خواهد شد. (۲۸۳-۶)

باید متذکر شد که رهبران روسیه بعد از انقلاب اکتور نیز آگاهی تام از مخالفت جهان اسلام خاصاً کشورهای چون ایران، آسیای مرکزی و افغانستان داشتند و میدانستند که جهان عیسویت کشورهای اسلامی خاصاً کشورهای همسایه را در مقابل شان تحریک میکنند که برای شان دردی سری خواهد بود. لهذا رهبران روس نیز برای فریب مسلمانان سعی نمودند که سوسیالیزم را مطابق هدایات قرآنی معرفی نمایند.

چنانچه نویسنده انگلیس می نویسد که "ما نباید انکشاف سریع تحریک متناقض اسلامی را که در جنگ بکار برده شد از نظر بی اندازیم. اگر نگاه به آنچه در شرق رخداد بی اندازیم نباید برگشت نفوذ خلافت عبدالحمید هوشیار را در نزدیکی اخیر فراموش کرد. ما دیدیم که آن مسلمان زیرک چطور موفق شد که مسلمانان جهان را بسیج و مسلمانان ترکیه، هند، افغانستان و ترکستان روسی را که او را به حیث خلیفه احترام میکردند به احیای احساس آن اسلام که معنی برادری وسیع با یک رهبر معتقد و مسلمان با نیروی برداشت اسلام قدیم باشد ترغیب مینمود. البته مسلمانان غربی، افریقائی و مالیزائی کمتر علاقمند و فریفتی این عقیده بودند. برای اعراب، خلافت ترک مثل یک شوخی تصور میشد یعنی آنرا بکلی مغایر عقیده مسلمان راسخ که جانشینی خلافت را تنها به اعراب بلکه مربوط به قوم و فامیل حضرت محمد(ص) که برای چندین صد سال بودند میدانستند. بهر حال ترکیه توانست برای مشکوک کردن موضوع اصلی جنگ جهانی اول جهاد را به طرفداری ترکیه در قوای مرکزی از طرف شیخ الاسلام به وکالت سلطان که خود را خلیفه میدانست اعلان کند که با آنها این طلسم بر مردم مکه کارگر واقع نشد بلکه آنرا تحقیر دانسته و از آن دوری نمودند. بعد از دو سال انتظار در مقابل رهبر مذهبی و غیر مذهبی آن شورش را برپا و سوریه و بین النهرین نیز از آن طرفداری نکردند. همچنان مسلمانان کینگ جورج که مطلب از مسلمانان هند میباشند هیچ

اعتنائی به آن نکردند و مسلمانان افریقائی شمالی برای دوازده ماه هیچ تمایلی نشان ندادند. اما تنها در افغانستان در کوه های راحو (Raho) و کوه های سرحدات هند دعوت جهاد تأثیر نمود و صدا بلند گردید که "رحمت به همه" اما امیرحبیب الله خان باوجودیکه با او ارتباط داشت نخواست که پرچم سبز را باز نماید، بلکه احساسات و تعصبات غیر قابل تحمل خود را کنترل کرد. اما با به قدرت رسیدن مصطفی کمال آن دوره اسلام گذشت و روابط هواخواهان هندی با آنها قطع گردید. در همین وقت بود که حرکت غیر قابل تصویری دیگری در سال ۱۹۲۰م در پنجاب رخداد و عبارت از آن بود که تعداد مردم پنجاب دفعتهً تصمیم گرفتند که هرکسی در هند بریتانوی زندگی کند خدا ناشناس اند. بنأ تمام جایداد های منقول و غیر منقول خود را فروخته و طرف کابل راه مهاجرت را گرفتند و مسلمانان نزدیک سرحد اعلان کردند که هر کسی از مهاجرین مهمانوازی نکند نامش را قاطر و یا حیوانی دیگر ماند و سخت توهین و تحقیر خواهد شد. لهذا در چنین شرایط ناسازگار و اسلام حتی شاه جوان (امان الله خان) نیز نمیتوانست راه مستقیم را اختیار نماید حتی نمیتوانست از دوست انگلیس خود مشوره بگیرد. (۶-۲۸۴)

"چنانچه وقتی شاه امان الله به تاریخ ۷ اپریل ۱۹۱۹ طی مکتوبی از لینن تقاضای برقراری روابط دوستانه بین افغانستان و روسیه را نمود، رئیس جمهور روسیه قبل از اینکه به مکتوب دوستانه شاه امان الله جواب بگوید به شعبه تبلیغات شرقی بنام براوین Bravin در تاشکند هدایت داد که یادداشتی عنوانی برکت الله ارسال شود که قرار وعده جزوه را راجع به سوسیالیزم در قرآن تحریر و بدون تأخیر به تعداد صد هزار جلد به لسانهای فارسی و هندی چاپ و توسط حامل مخصوص به عجله ارسال شود." (۷-۱۳۵)

قبل از اینکه به اصل مطلب بروم باید متذکر شد که یک تعداد وطنداران عزیز ما تنها به استناد ماده پنجم معاهده بدون اینکه یادی از یادداشت ضمیمه معاهده را بکنند نتیجه گیری میکنند که امان الله خان تعهدات پدر خود یعنی امیر حبیب الله خان را قبول و خط سیاه دیورند را به رسمیت شناخته در حالیکه چنین نیست. اینک من در این نوشته خود ماده پنجم معاهده را که بیانگر تائید معاهده امیر حبیب الله خان میباشد با یادداشت ضمیمه معاهده را بدون کم و کاست برای قضاوت هموطنان گرانمایه تقدیم میدارم که قرار ذیل است:

ماده پنجم معاهد: "دولت افغانستان سرحد بین هندوستان و افغانستان را که امیرمرحوم قبول نموده بودند، می پذیرد! و نیز متعهد میشوند که قسمت تحدید نشده خط سرحد طرف مغرب خیبر در جائیکه حمله آوری از جانب افغانستان در این زمان واقع شد، به واسطه کمیشن دولت بهیه بریتانیه به زودی

تحدید شود! و سرحدی را که کمیشن دولت بهیه بریتانیه تعیین نماید قبول بکنند! عساکر دولت بهیه بریتانیه بر اینست در مقامات حالیه خود خواهند ماند تا وقتیکه تحدید حدود مذکور بعمل بیاید." (۷۷۵-۷۷۵)

(۱) متن انگلیسی ماده پنجم معاهده از قول اقبال علی شاه.

"Article ۵. The Afghan Government accept the Indo-Afghan frontier accepted by the late Ameer. They further agree to the early demarcation by a British commission of the un demarcated portion of the line to the west of the Khyber where the recent Afghan aggression took place and to accept such boundary as the British commission may lay down. The British troops on this side will remain in their present positions until such demarcation has been effected. (۷-۱۳۸)

همچنان لویز دوپری مینویسد که "با سست بودن معاهده ۱۹۲۱ م عده ای راضی بودند، اما جملات مبهم در باره اقوام پشتون ساحه زیر سلطه هند بریتانوی در معاهده، افغانها را واداشت که مجدداً تقاضای توضیحات بیشتر را نمایند. نماینده بریتانیا، سر هنری دابس (Sir Haenry Dobbs) نامه ضمیمه را عنوانی محمود طرزی فرستاد که جز معاهده ۱۹۲۱ م افغان و بریتانیا گردید و پیشنهاد گردیده بود که "به ارتباط حالات اقوام پشتون مرزی (Frontier) دو دولت که مورد علاقه دولت افغانستان است، من به شما اطلاع می دهم که دولت بریتانیا نسبت به تمام قبایل مرزی احساس حسن نیت دارد و مصمم ایم با آنها سخاوتمندانه رفتار نمائیم، مشروط بر اینکه از تجاوز بر اتباع هند اجتناب کنند. امید دارم این نام قناعت شما را حاصل کند"

عنوان محمود طرزی وزیر خارجه افغانستان از قول (Sir Haenry Dobbs) متن انگلیسی نامه (Louis Dupree)

"As the conditions of the frontier tribes of the *two governments* are of *interest to the Government of Afghanistan* I inform you that the *British Government entertains feelings of goodwill toward all the frontier tribes and has every intention of treating them generously, providing they abstain from outrages against the inhabitants of India.* I hope this letter

will cause you satisfaction" (quoted in Care, ۱۹۶۵, ۴۶۵, and Pazhwak, ۱۹۵۳, ۸۶) (۸-۴۴۶)

اگر به متن فارسی ماده پنجم معاهده ۱۹۲۱م و متن های انگلیسی عین ماده پنجم که از قول دو نویسنده غیر افغانی تحریر گردیده دقت شود، دیده میشود که در متن فارسی کلمه (سرحد) استعمال گردیده، اما در متنهای انگلیسی (Frontier) یعنی مرز و یا (Line) ذکر گردیده نه (Boundry) که معنی سرحد را میدهد، نیز در شرط ذکر شده نماینده بریتانیا چنین تذکار رفته "مشروط براینکه از تجاوز بر اتباع هند اجتناب کنند." اجتناب اقوام مرزی بالای هند میباشد که مفهوم هند بریتانوی را افاده میکند، یعنی اقوام پشتون ماورای خط فرضی جز هند خوانده نشده. چون اصل معاهده به لسان انگلیسی است و اکثراً به اشتباه و یا عمداً مرز را مترادف سرحد میدانند، لهذا لازم میبینم که فرق بین مرز (Frontier) و سرحد (Boundary) را که در انگلیسی تعریف گردیده برای وضاحت موضوع در ذیل نیز خوانندگان محترم تقدیم بدارم.

Boundary and Frontier _ A Comparison:

۱. A boundary is oriented inwards. It is a manifestation of integration and is a centripetal force; a frontier is oriented outwards and a manifestation of the spontaneous tendency to grow, of ecumene, is a centrifugal force.
۲. A boundary is created and maintained by the will of the government. It has no life of its own, not even a material existence; a frontier is a 'fact of life' and exists physically on ground as a dynamic entity.
۳. A boundary is well-defined and regulated by law. It possesses uniform characteristics. A frontier is a phenomenon of history and, like history, it is unique.
۴. A boundary is a separating factor whereas a frontier provides scope for mutual interaction an exchange.

به هر حال مواد فوق الذکر انگلیسی اصطلاحات حقوقی است که باید توسط متخصصین حقوق بین الدول تحلیل و تفسیر گردد.

قابل تذکار است که در پنج ماده معاهده متذکره فوق همین ماده پنجم است که اشاره به موافقت امیر مرحوم و موضوع سرحد شده و وطنداران عزیز بدون غور و تعمق سهواً و یا عمداً به استناد همین ماده استدلال میکنند که خط دیورند از طرف شاه امان الله غازی به رسمیت شناخته شده و موضوع ختم است، در حالیکه چنین نیست. شاه امان الله با درایت و احساس عمیقی که به مادر وطن خود به حیث یک شخصیت مدبر و سیاستمدار دلیر داشت از موقع استفاده نموده سر به سیاستمداران بریتانیا خم نکرده و دلیرانه بعد از اطلاع آنکه معاهده امضاء و با تشریفات خاص از طرف رایس هیئت بریتانیا (Sir Grant Hamilton) به هیئت افغانی تسلیم داده شد، فوری و بسیار ماهرانه عدم رضایت خود را در مورد معاهده و خاصاً ماده پنجم را به هیئت افغانی اظهار داشت که در نتیجه هیئت بریتانوی طی یادداشت جداگانه برای رفع تشویش شاه امان الله غازی ذیلاً چنین جواب داد "

متن انگلیسی نامه (Sir Grant Hamilton) از قول اقبال علی شاه

"You asked for some further assurance that the Treaty of Peace now offered by the British Government contains nothing that interferes with the complete liberty of Afghanistan in external or internal matters. My friend, if you will read the Treaty of Peace with care you will see that there is in it no such interference with the liberty of Afghanistan. You have informed me that the Government of Afghanistan is unwilling to renew the arrangement under which the late Ameer, Habibullah Khan, agreed to follow the advice of the Government of Great British in matters affecting the external relationship of Afghanistan, without reserve, I have therefore refrained from pressing this matter of which the Treaty of Peace contains no mention. By the said Treaty and this letter, therefore, Afghanistan is left officially free and independent in its affairs, both internal and external. Furthermore, all previous treaties have been cancelled by this war." (۷-۱۳۸)

ترجمه فارسی نوشته فوق:

"شما از من در معاهده صلح تقاضای اطمینان بیشتر را نموده اید که در معاهده نباید چیزی ذکر شده باشد که مانع آزادی خارجی و داخلی افغانستان شود. دوستم، اگر شما معاهده صلح را به دقت بخوانید

در آن هیچ اشاره ای که مبنی بر مداخله در آزادی افغانستان باشد نیست. شما من را مطلع ساختید که دولت افغانستان مایل نیست که تعهدات زمان مرحوم حبیب الله خان که مکلف به اخذ مشوره در مسایل سیاسی از دولت بریتانیا بود قبول نماید. متذکر میشوم که من از اظهار چنین مطلب در معاهده صلح اجتناب نموده ام و هیچ ذکری به عمل نه آمده. فلذا با معاهده متذکره و این نامه افغانستان رسماً آزاد و در امور داخلی و خارجی مستقل است. بر علاوه، تمام معاهدات قبلی با این جنگ فسخ گردیده است." (۷-۱۳۸)

حال اگر وطنداران عزیز به نامه های Sir. G. Hamilton و Sir Haenry Dobbs خاصاً سطر اخیر نامه Sir. G. Hamilton به دقت توجه فرمایند، نه خط دیورند و نه معاهدات قبلی الی دوران امیر دوست محمد خان اعتبار دارد و ما باید اعتراف کنیم که شاه امان الله غازی واقعاً قهرمان ملی، زعیم مدبر، نهایت وطندوست، طریقخواه و صلحدوست بود، خداوند روحش را شاد داشته باشد و برای ملت رنج دیده افغان قهرمان دیگری چون شاه امان الله خان غازی نصیب کند. در دوره های حبیب الله بچه سقاء، اعلیحضرت سردار محمد نادر خان الی اواخر دوره صدارت سردار محمد هاشم خان در سلطنت مطلقه اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در باره خط سیاه دیورند هیچ اقدام صورت نگرفت .

سیاست سلطنت مطلقه علیحضرت محمد ظاهر شاه در قبال خط فرضی دیورند

(۱۹۳۳م-۱۹۶۴م)

تقسیم هند بریتانوی بدو قسمت هند و پاکستان (۱۹۴۷م)

سیاست دوره صدارت سردار محمد هاشم خان

۱۹۲۹-۱۹۴۶م

لویز دوپری مینویسد: "وقتی که در جنگ عمومی دوم معلوم شد که نیم قاره هند بعد از شکست قوای مرکزی آزاد میشود، دولت افغانستان بلامعطلی در سال ۱۹۴۴م به ارسال نامه ای به دولت هند بریتانوی نوشت که ما میخواهیم بدانیم که سرنوشت پشتونهای آنطرف خط دیورند در مناطق هند چه میشود. اما بریتانیا به این تصور بود که خط دیورند سرحد بین المللی محسوب شده، لهذا افغانها نباید نگرانی داشته باشند. آخرین ویسرای بریتانیا در هند لارڈ لویز مونت باتین به شکل مبهم اظهار

داشت که موافقات با اقوام مناطق شمال غرب هند باید به مقامات با صلاحیت جانشین مورد مذاکره قرار گیرد." (۱۲ - ۴۸۸)

سیاست صدارت سردار شاه محمود خان

۱۹۴۶-۱۹۵۳ م

باز شدن دوسیه دانه سرطانی سوم (خط سیاه دیورند).

شاه محمود خان وقتی صدر اعظم شد که جنگ جهانی دوم پایان یافته بود، اتحاد جماهیر شوروی و اضلاع متحده امریکا به حیث دو ابر قدرت جهان تبارز و جهان به دو قسمت شرق و غرب بین شان تقسیم گردیده بود.

با تبارز اتحاد جماهیر شوروی به حیث یک ابر قدرت جهان، انگلیسها از تشویش تجاوز اتحاد جماهیر شوروی به هند و رسیدنش به آبهای گرم و شرقمیان، در سال ۱۹۴۷ م بدون استرداد مناطق اشغال شده افغانستان در ماورای خط سیاه دیورند، هندوستان را به دو کشور مستقل هند و کشور قوی اسلامی پاکستان تقسیم نمود. هدف از ایجاد پاکستان به حیث یک دولت اسلامی قوی در ماورای خط فرضی دیورند این بود که امریکا و انگلیس معتقد بودند که کمونیزم را هیچ قدرت دیگری بدون اسلام شکست داده نمیتواند، لهذا پاکستان را برای حفظ منافع خود در منطقه به حیث کشور اسلامی ایجاد نمودند. در تقسیم هند و پاکستان موضوع مناطق اشغال شده را بین دولت جدیدالتاسیس اسلامی پاکستان و دولت شاهی افغانستان لاینحل ماندند تا با استفاده از احساسات دینی اسلامی مسلمانان پاکستان مخصوصاً ساکنین مناطق اشغال شدگان در ماورای خط فرضی دیورند که در دوره سلطه انگلیسها مطلق تاریک و دور از واقعیتهای دین مقدس اسلام و مدنیت نگهداشته شده بودند، مانع تجاوز اتحاد جماهیر شوروی که بنام کمونیست یاد میشد، گردند. بعداً دولت اسلامی پاکستان طور یکجانبه بدون گذاشتن احترام به مردم همدین، هم مذهب، هم زبان و هم فرهنگ دو طرف خط دیورند، قسمت های ماورای خط فرضی دیورند را که در مجاورت پاکستان جدیدالتاسیس قرار داشت بنام ایالت شمال غربی جز خاک پاکستان اعلان کرد. البته این اقدام پاکستان وقتی عملی میشود که در قرن ۱۹ م به کمک انگلیس و هابیزم در پاکستان مخصوصاً در ماورای خط فرضی دیورند ریشه های عمیق داشت و پاکستان را با حمایت کمکهای نظامی، اقتصادی و استخباراتی برای منافع امریکا و انگلیس در جنوب آسیا به حیث دیوار آهنین اسلامی در مقابل کمونیزم روسیه

ساخته بودند و همچنان موضوع کشمیر را بین پاکستان و کشور هند به حیث منطقه منازعه لاینحل گذاشتند تا دو کشور را مصروف جنگ ساخته تا بهانه برای فروش سلاح به پاکستان بیابند.

پشتونستان

با ایجاد پاکستان، هند به مرور زمان به موضوع پشتونستان بی علاقه گردید. در اوایل ۱۹۵۰م هند از حمایت غیر رسمی دولت خود از پشتونستان منصرف و موضوع را به افغانها واگذار شد که خودشان عمل نمایند. من (لویز دوپری) در ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰م چندین نماینده حزب کانگرس هند را در جنوب افغانستان ملاقات کردم. آنها مدعی حمایت از پشتونستان بودند. بعضی ناظران، هند را مسؤل تشدید داعیه پشتونستان میدانند، یعنی از خط شمال غرب پاکستان و نمایندگی های قومی از قلات، بلوچستان و ساحل مالکم الی بحیره عرب به استثنای پاکستان غربی را که عبارت از یک دهلیز باریک در کناره دریای سند بود، ادعا داشتند. این یک واقعیت است که چنین حرکت باور ناشدنی باعث اذیت بسیاری افغانهای میشد که از ابتداء اکثراً علاقمند قضیه بودند. (۱۲-۴۹۱)

زمانیکه پاکستان در سپتمبر ۱۹۴۷م برای عضویتش در سازمان ملل متحد اقدام کرد، افغانها مخالفت کردند. افغانستان یگانه کشوری بود که رای منفی علیه درخواست پاکستان داد و اظهار داشت تا زمانیکه قضیه پشتونستان حل نگردیده باشد پاکستان نباید در سازمان همزیستی و صلح چون ملل متحد عضویت داشته باشد. سال بعد افغانها از رای منفی خود منصرف و اظهار داشتند که قضیه پشتونستان را با پاکستان از طریق مذاکرات عادی دیپلوماتیک مطرح میکنیم. (۱۲-۴۹۱)

حینیکه ولسی جرگه افغانستان در سال ۱۹۴۹م حمایت قاطع خود را از حقوق پشتونهای ماورای خط دیورند اعلان کرد، تشنج شدید تر و بیشتر گردید. سه قطعه از لشکر افغانی که یکی آن تحت رهبری یک پشتون ولی خان افریدی در ۱۹۵۰م و ۱۹۵۱م از خط دیورند گذشت و مصمم بود که بیرق پشتونستان را در کناره دریای سند نصب کند که در مقابل پاکستان اعتراض و اولین بار راه ترانزیتی به رخ اموال افغانستان بسته شد که در مقابل دولت افغانستان از ارتباط به موضوع انکار کرد و اظهار داشت که جنگجویان آزادیخواه بوده اند و سعی داشتند که برادران پشتون خود را از یوغ امپریالیسم پاکستان آزاد سازند. (۱۲-۴۹۳)

در سالهای ۱۹۵۰م و ۱۹۵۱م تهاجمات خصمانه بر روابط دو کشور تا حدی تاثیر کرد که هر دو کشور سفرای خود را خواستند و شارژدافر سفارتها را موظف پیشبرد امور سفارتها نمودند، تا بالاخره به ابتکار پاکستان در مارچ ۱۹۵۲م بار دیگر تبادلۀ سفراء صورت گرفت. (۱۲-۴۹۲)

حادثه ای بسیار مهم دیگری که میتوانست روابط افغانستان و پاکستان را تیره سازد، اینست که صدر اعظم پاکستان لیاقت علی خان در اکتوبر ۱۹۵۱م توسط یک جلاوطن افغان که در پاکستان زندگی میکرد به قتل رسید. عده ای از پاکستانی ها به این باور بودند که دست دولت افغانستان در حادثه دخیل است، ما افغانستان از دست داشتن در حادثه انکار و دولت پاکستان رسماً انکار افغانستان را پذیرفت. قتل هنوز هم در خاطرات بعضی پاکستانی ها به حیث یک مصیبت نقش بسته است. (۴۹۳-۱۲).

"در یک عمل انتقام جویانه علیه تهاجم اقوام، پاکستان واردات نفت افغانستان را برای مدت سه ماه در سال ۱۹۵۰م متوقف ساخت، به ادعای رسمی اینکه لاریهای افغان نورم های طرف اطمینان پاکستان را دارا نیست. تدارک نفت در افغانستان همیشه نوسانی بوده و در آنروزها جیره بندی بود." (۴۹۳-۱۲)

با ناکامی در بن بست قضیه پشتونستان، کمکهای اضلاع متحده امریکا به پاکستان از دیاد یافت. با بی علاقگی امریکا به قضیه، افغانستان مجبور گردید که در سال ۱۹۵۰م رو به پیشنهادات همسایه شمالی، اتحاد جماهیر شوروی آورد. در جولای ۱۹۵۰م افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی موافقه بارتتری را برای چهار سال امضاء کردند که به اساس آن اتحاد جماهیر شوروی موافقت نمود که مواد نفتی، تکه های پخته ئی، شکر و دیگر مواد ضرورت را در مقابل پشم افغانستان و پخته خام تهیه بدارد. اتحاد جماهیر شوروی تبادلۀ اسعار را با بلند ترین قیمت که حتی به کشورهای سرمایه دار ممکن نبود قبول کرد. موافقتنامه، افغانستان را از نگاه واردات که قبلاً از غرب صورت میگرفت قسماً به اتحاد جماهیر شوروی وابسته ساخت. (۴۹۴-۱۲)

در اواخر ۱۹۵۰م سردار شاه محمود خان صدر اعظم برای تداوی به اضلاع متحده امریکا سفر کرد. در دوران سفرش ملاقاتهای رسمی دوستانه با رهبران اضلاع متحده امریکا، بریتانیا، فرانسه، ترکیه و هند داشت که هدف از ملاقاتها جلب کمکهای اقتصادی، تخنیکی و مطرح کردن موضعگیری غیر معقول حکومت نو زاد پاکستان در قبال موضوع "پشتونستان" بود.

در مباحث به ارتباط پشتونستان صدر اعظم افغانستان به صورت مشخص اصرار داشت که او به نمایندگی خود ویا دولت حرف نمیزنم بلکه به نمایندگی همه ملت افغانستان حرف میزنم. آنها قویاً احساس میکنند که ۴ الی ۵،۵ میلیون برادران پتان شان که در پاکستان اند باید حق داشته باشند که در مورد سرنوشت آینده خود تصمیم بگیرند. او اخطار داد تازمانیکه این مردم ناراضی را در داخل سرحد خود نگه داشته باشد، هیچگاه پاکستان قوی نخواهد بود. از جانب دیگر اگر پشتونستان آزاد

باشد مردم آن و افغانستان دیوار قوی در مقابل تهدید شمال خواهد بود. او تقاضا کرد آنچه را من گفتم شما خواهید کرد.

به تاریخ ۳ مارچ ۱۹۵۳م سردار محمد داود خان به حیث نماینده شاه در مراسم خاکسپاری ستالین اشتراک کرد. در دوران اقامتش در روسیه با رهبر جدید روسیه "نکیتا خروشچف" دیدار کرد و انکشافات روسیه را مشاهده نمود. رهبری روسها از موضعگیری افغانستان به ارتباط "پشتونستان" حمایت کرده و وعده کمک های نظامی و اقتصادی را به دولت افغانستان نمود.

ظاهر شاه دیدی از تقویت نظامی ایران و پاکستان، انکشاف سریع اجتماعی و اقتصادی جهان، آشنائی خوبی از کشور خود و روابط سیاسی بین افغانستان و پاکستان داشت. لهذا خواست تغییرات در دولت وارد و شخص متحرک مثل پسر کاکا و شوهر خواهرش چون سردار محمد داود خان را که رئیس قوای مرکز بود به حیث صدراعظم تعیین تا تغییرات سریع را در تمام امور آورد. لهذا از کاکای خود سردار شاه محمود خان خواهش کرد که به نفع سردار محمد داود خان استعفی نماید. بناً طور مسالمت آمیز سردار محمد داود به تاریخ ۲۰ سپتمبر ۱۹۵۳م صدر اعظم و کابینه خود را ساخت.

سیاست صدارت سردار محمد داود خان در قبال خط فرضی دیورند

۱۹۵۳م-۱۹۶۳م

قبل از اینکه در باره سیاست سردار محمد داود خان صدراعظم در قبال خط فرضی دیورند نوشته باشم، به تحریر جناب داکتر صاحب زیرکیار توجه شما را جلب مینمایم.

جناب داکتر رحمت زیرکیار مینویسد که امیر عبدالرحمن خان در خاطرات خود چنین نگاشت: او نامه ای را از ویسرای انگلیس دریافت کرد و واقعت امر اخطاریه بود و از جناب سرور رنا که دیپلومات ورزیده وزارت خارجه افغانستان بود نقل قول میکند که ما را به معجزه امیر عبدالرحمن خان متوجه ساخت و آن این است که: "دولت بریتانوی در هند برای امیر نوشت که هیئتی را تعیین فرمایند که سرحد را تثبیت کنند، اما امیر بسیار ماهرانه جواب نامه را به تعویق می انداخت و برای شان استدلال میکرد که اگر ما نامه بریتانیا را به اطلاع رهبران مذهبی و قومی برسانیم که برایش اجازه بدهند، آنها جنگ را درمقابل شان اعلام خواهند کرد. آقای رنا نامه فوق الذکر را خودش در وزارت خارجه خوانده و اظهار میدارد که متن نوشته امیر عبدالرحمن خان در عقب نوشته متذکره بریتانیا تحریر گردیده و آنرا به حیث یک خاطره نیز به نشر رسانیده."

همچنان امیر به اخلاف خود نوشته که الا آخرین روز حیاتم من قدمی نخواهم برداشت که سرحد افغانستان را با هند بریتانوی تثبیت کنم و متذکر میشود که جواب نامه شان را به تأخیر می اندازم تا بفهمند که "معاهده دیورند یک معاهده تحمیلی و اجباری است"، من آرزومندم که اخلافم در آینده

قدرت را داشته باشند که از حقوق خود دفاع و سرحدات افغانستان را با یک معاهده آبرومندانه انجام نمایند.

امیرافغانستان در تذکر فوق خود اشاره به دو هند کرده "من یقین دارم که در آینده نزدیک مردم هند و مسلمانان بیدار خواهند شد که از حقوق خود دفاع نمایند. من معتقدم که با احتمال قوی دو هند ایجاد خواهد شد یعنی هندیهای هند و مسلمانان هند که مسلمانان هند هم سرحد با کشور ما خواهند شد که درد سری برای ملت من و فرزندان من خواهد بود. (داکتر ربی رحمت زیرکیار)

نویسنده (این قلم) نوشته مطالب فوق الذکر را با جناب سرور رنا به تاریخ ۲ نومبر ۲۰۱۲ تیلیفونی مطرح نمود و فرمودند که در زمان صدارت سردار محمد داود خان اصل نوشته های فوق را به سردار محمد نعیم خان که وزیر خارجه بود نشان دادند و نعیم خان فرمودند که اسناد را به آغا لاله خود یعنی سردار محمد داود خان نشان میدهند.

همچنان آقای رنا فرمودند که بعداً دولت افغانستان قبل از اینکه موضع را در ملل متحد مطرح نمایند یک هیئت قوی حقوق دانان مسایل بین المللی را که عبارت از کشور های ترکیه، اتریش و دنمارک بودند به کابل دعوت تا اسناد را به دقت تام مطالعه و در مورد ابراز نظر نمایند که در نتیجه سه شخص متذکره با دلایل ثابت ساختند که خط دیورند اعتبار قانونی ندارد و افغانستان میتواند که از حقوق حقه خود در ملل متحد دفاع نماید. اما نسبت اینکه افغانستان، پاکستان جدیدالتأسیس را در آن اواخر به رسمیت شناخته بود، نشود که با خشم دول مسلمان موضوع برعکس شود. لهذا مصلحت برآن شد که موضوع مطرح کردن را در ملل متحد به یک وقت مناسب دیگر به تعویق اندازند. سردار محمد داوود خان در ماده پنجم خط مشی خود در باره سیاست خود در قبال خط فرضی دیورند چنین بیان داشت:

۵- حمایه از حق خود ارادیت برادران و خواهران پشتون و بلوچ در ماورای خط دیورند. در ارتباط به مجهز نمودن افغانستان از نگاه نظامی، گرچه افغانستان از اشتراک در پکت بغداد امتناع ورزید، اما با آنهم برای "حفظ توازن قدرت در منطقه" یکبار دیگر از امریکا درخواست کمک نظامی نمود. یکی از مامورین رسمی افغانستان پرسید "چرا امریکا پاکستان را مسلح میسازد؟" در مقابل کی پاکستان از اسلحه استفاده میکند؟ "یقیناً که در مقابل روسیه نیست برای اینکه پاکستان با روسیه سرحد مشترک ندارد" چون پاکستان و اتحاد جماهیر شوروی سرحد مشترک ندارند، هند عین انتقادات را داشت. در واقعیت پاکستان هند را بیشتر نسبت به اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری مردم چین دشمن میدانست.

دولت داوود خان رسماً اعلان داشت که "امریکا بخاطر آنکه افغانستان از امضای موافقه دو جانبه امنیتی امتناع ورزید و در پیمان امنیتی بغداد اشتراک نکرد (۵۱۰-۱۲)، از اعطای کمک منصرف شد. لهذا دولت افغانستان مجبور ساخته شد که رو را به اتحاد جماهیر شوروی گرداند." بناً لازم دیده شد که امریکا سعی خود را به طرف تجاوز اتحاد جماهیر شوروی معطوف سازد (واقعیت داشت و یا تصور می شد). اتحاد جماهیر شوروی بر عکس آنکه سیاستمداران امریکا فکر میکردند که قوای بشری و اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی در جنگ عمومی دوم فلج گردیده و چنین چیزی امکان پذیر نیست، اتحاد جماهیر شوروی با عکس العمل بالمثل پروگرامها وسیع امداد های خود را آغاز و پیشنهاد کمکهای سلاح را به هر کشوری که ضرورت داشته باشد کرد. اتحاد جماهیر شوروی رسماً به سیاست مشابه کمکهای خارجی که امریکا برای پیشبرد اهداف خود به ملت امریکا وعده داده بود وارد صحنه گردید که مردم خود را کمک و با حفظ ملت آزاد از افتادن در دست بلاک سرمایه داری استعمارگر جلوگیری نماید. بدون تردید هدف اصلی شان موازی به هدف امریکاییها بود که با دست آوردن دوستان تحت عنوان کمکهای خارجی در دول نفوذ پیدا کنند. کمکهای خارجی وسیله سیاست ملی گردید و برای منافع ملی دوام داده شد. اتحاد جماهیر شوروی بعضاً از سلاح استفاده موثر تر از امریکا میکرد، مخصوصاً در ده های ۱۹۵۵م و ۱۹۶۵م. واقعیت شعار اصلی سیاست خارجی امریکا بعد از جنگ عمومی دوم در ظاهر ضدیت منفی علیه کمونیزم بود، در واقعیت عکس العمل ها در مقابل پیشرفتهای اتحاد جماهیر شوروی و چین بود. (۵۱۲-۱۲)

"بنابر تشویش نامعقول امریکا از کمونیزم، کشورهای رو به انکشاف در آنچه که امریکا نمی کرد رو به اتحاد جماهیر شوروی می گشتانند. امریکائی ها اکثراً از عهد خود تخطی میکردند. بعضاً عقب نشینی در بازی که برای اتحاد جماهیر شوروی مفید واقع میشد. بعضاً آنها پروژه های را که از طرف امریکا رد میشد میگرفتند." (۵۱۳-۱۲)

"مشکل پشتونستان سرخط سیاست خارجی افغانستان بود، اما پاکستان با داشتن متحدین قوی و تقویه ظرفیت نظامی وانمود میکرد که اصلاً موضوع وجود ندارد و یا مهم نیست. اما "پشتونستان و کشمیر" به حیث میراث دوره انگلیس باقی مانده بود. هر دو مکلف به حق خود ارادیت مردم آن بود. وقتی تصور میشد که رفع تنشهای بین المللی است، حالات در اکثر نقاط خوابهای خشونت دیده میشد که هر دو مشکل پاکستان بود. "

"مشکلات در سیاست داخلی و خارجی پاکستان وقتی شدت گرفت که در مارچ ۱۹۵۵م پاکستان پلان تاسیس ایالت غربی را به حیث یک واحد خود مختار اعلام نمود....." (۵۳۸-۱۲)

"صدر اعظم داوود و همچنان رهبران اقوام پشتون داخل پاکستان به تاسیس یک واحد خود مختار احتجاج نمودند، گرچه اجینسی های قومی شامل ایالت غربی پاکستان نبودند ، اما خانان اندیشه داشتند که این اولین قدم برای مدغم نمودن است. مبارزات شدید تبلیغاتی و مظاهرات با خشونت های شتاب زده در هر دو طرف خط دیورند آغاز شد. در اواخر مارچ یک گروه بیرق پاکستان را پارچه پارچه و از سفارت پاکستان پایین کردند، گروه های دیگری قونسلگری های پاکستان را در قندهار و ننگرهار مورد حمله قرار دادند. در عمل مشابه، قونسلگری افغانستان در پشاور مورد حمله قرار گرفت.

"افغانستان قوای احتیاط خود را احضار و برای جنگ آمادگی گرفت، هر دو ملت شهروندان خود را فراخواندند، اما قبل از جنگ هر دو دشمن به توافق رسیدند که موضوع را به یک هیئت بین المللی که عبارت بودند از مصر، ایران، عراق، عربستان سعودی و ترکیه محول نمایند. امریکا سه بار تقاضای میانجیگری را نمود. افغانستان علاقمندی کم نشان داد، اما پاکستان پیشنهاد را نادیده گرفت." (۱۲-۵۳۸)

مذاکرات هیئت به نتیجه قطعی نرسید اما در یک راپور جداگانه عربستان سعودی و مصر ناکامی هیئت میانجی را بنا بر موضعگیری سخت افغانستان دانست. با تشدید تشنج دولت افغانستان برای تصمیم گیری در مورد قضیه پشتونستان در نومبر ۱۹۵۵م دایر شدن لویه جرگه ۳۶۰ نفری را اعلام نمود.

قابل تذکر است که این قلم بخاطر دارد وقتی اعلان احضار قوای احتیاط گردید، در ۴۸ ساعت بیش از یک ملیون سرباز احتیاط به افتخار از تمام کشور در کابل جمع و آماده امر بودند که دفاع از حقوق برادران و خواهران پشتون و بلوچ ماورای خط دیورند را نمایند.

"لویه جرگه با اکثریت قاطع از موضعگیری دولت در رابطه با حمایت از حقوق پشتونها در مناطق پاکستان پشتیبانی کرد." (۱۲-۵۳۹)

"صدر اعظم داوود بعد از بیانیه افتتاحیه اعلیحضرت ظاهر شاه بیانیه خود را ایراد نمود. در بیانیه خود به وضاحت اظهار داشت که همسایگان ما با قوت تام به حمایت قدرتهای خارجی از قوای نظامی قوی برخوردار اند و امریکا درخواست ما را به ارتباط کمک نظامی برای دفاع از استقلال و حاکمیت ارضی ما را رد کرد. لهذا جرگه صلاحیت به دولت داد که خود را از هر منبع و هر جای که ممکن باشد از نگاه نظامی تقویه کند.



در لویه جرگه عبدالستار خان دورانی (پوپلزایی) که پدر این قلم می باشد در نوبت خود به نمایندگی مردم لوگر در بیانیه مطول خود با کلمات شدید اعمال دولت پاکستان را محکوم و با حمایت قاطع از حقوق حقه برادران و خواهران پشتون و بلوچ در ماورای خط غیر قابل قبول دیورند از حاضر بودن خود به دولت وعده داد که به هر قیمتی که میشود لشکر (۳۰۰۰۰) نفری از جوانان را برای دفاع از حقوق برادران پشتون و بلوچ آماده خواهد ساخت. بیانیه عبدالستار خان با کف زندهای ممتد تمام اعضای جرگه به شمول صدراعظم سردار محمد داود خان و رئیس لویه جرگه محمد گل خان مهمند که به پا بر خاسته بودند انجامید.

"صدر اعظم داوود خان بعد از حصول موافقه لویه جرگه و ناکام شدن تقاضا های مکرر خریداری سلاح از اضلاع متحده امریکا بین سالهای (۱۹۵۵-۱۹۵۳م)، افغانستان قدم منطقی دیگری را برداشت. در آگست ۱۹۵۶م قرار داد ۲۵ میلیون دالری خریداری (تانکهای تی ۳۸ - طیارات مگ ۱۷ - جت های بمب انداز ایلوشن ۲۸ - هیلیکوپترها و سلاحای خفیه) را با اتحاد جماهیر شوروی - چکسلواکیا- پولند- هنگری و المان شرقی امضاء کرد. بر علاوه اتحاد جماهیر شوروی در امور توسعه میدانهای هوایی مزار شریف-شیندند و بگرام کمک کرد." (۱۲-۵۲۲)

در دوره صدارت سردار محمد داوود خان مکتب خوشحال خان تاسیس و اکثر شاگردان آن از آنطرف خط فرضی دیورند بودند و نیز تعداد زیادی از رهبران آزادیخواه پشتون و بلوچ بنا بر مظالمی که از طرف دولت پاکستان بالای شان میشد در شهر کابل به حیث پناهنده زیست و از طرف دولت حمایت میشدند. همچنان پروگرام خاصی در رادیو کابل بنام (دا پشتونستان زموئز) برای پشتونها و بلوچهای آنطرف خط در نظر گرفته شد بود و نیز چار راهی بنام پشتونستان نامیده شد و همه ساله در آنجا در روز جشن پشتونستان که در اخیر جشن استقلال تجلیل میگردد، بیانیه های از طرف هیئت رهبری دولت و بزرگان پشتون و بلوچ مقیم کابل ایراد میگردد.

با ختم صدارت ده ساله سردار محمد داود خان شاهی مطلقه نیز به پایان رسید. ظاهر شاه نیز حاضر بود که تحولی در وضع اجتماعی جامعه وارد گردد و سعی داشت که توازن را بین قدرتهای شرق و غرب و همچنان هواخواهانشان در داخل کشور نیز حفظ نماید.

سیاست دوره شاهی مشروطه

۱۹۶۴م-۱۹۷۳م

در شاهی مشروطه که متشکل از دوره های صدارت داکتر محمد یوسف خان، محمد هاشم میوندوال، نور احمد اعتمادی، داکتر عبدالظاهر و محمد موسی شفیق بود، متأسفانه بعد از تصویب قانون اساسی جدید که در آن تأسیس احزاب در نظر گرفته شده بود، قبل از آنکه قانون احزاب مراحل قانونی خود را طی نماید و به توشیح شاه برسد، خارجی ها عمال گماشته شده خود را برای رسیدن اهداف شوم شان وظیفه داد تا با به راه انداختن مظاهرات و هرج و مرج به دولت موقع داده نشود که قدمی به طرف طرقي و پیشرفت کشور و برقراری دموکراسی واقعی بردارد. هر روز در پارکها و جاده ها مظاهرات بی معنی را برپا و به تحریک اتحاد جماهیر شوروی وقت حزب غیر رسمی دیموکراتیک خلق افغانستان شعارهای میان خالی در باره آزادی پشتونستان و انتقاد از کارکرد های دولت را بلند میکردند و دولت را عمداً بکلی فلج میساختند. در خط مشی هر یک از صدراعظمان، حمایه حقوق حقۀ برادران پشتون و بلوچ آنطرف خط در نظر گرفته میشد. مذاکرات بین رهبران افغانستان و پاکستان دوام داشت. در دوره صدارت محمد یوسف خان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه سفر رسمی به اضلاع متحده امریکا کرد و رئیس جمهور اضلاع متحده امریکا جان اف کندی به ظاهر شاه وعده کمک به ارتباط حل قضیه پشتونستان نمود، اما متأسفانه دولت پاکستان علاقمندی نشان نداد. در جلسه عمومی سازمان ملل متحد همه ساله دولت افغانستان موضوع حقوق برادران پشتون و بلوچ را جدی مطرح و دفاع میکرد و نیز ایراد بیانیه ها در روز جشن پشتونستان الی ختم دهه دیموکراسی صورت میگرفت. ۱۹۷۳م-۱۹۷۸م

سیاست اولین جمهوری دولت افغانستان تحت قیادت سردار محمد داوود خان در قبال مرز فرضی دیورند، صلحجویانه بود، یعنی به حیث عضو فعال کشورهای غیر منسلک با پیروی از سیاست دیتانت (détente) پیش میرفت و میخواست موضوع پشتونستان را از طریق مذاکرات مسالمت آمیز حل نماید. وقتی سردار محمد داوود خان در سال ۱۹۷۳م به قدرت رسید، ذوالفقار علی بوتو

قبلاً به تاریخ ۲۰ دسمبر ۱۹۷۱ در اریکه قدرت رسیده بود. او شخص متمایل به سوسالیزم بود، لهذا عربستان سعودی، امریکا، ایران و انگلستان از زمان وزارت خارجه او در ۱۹۶۹م برای تطبیق پلانهای شوم شان در افغانستان و منطقه او را شخص مناسب نمی دیدند و همچنان روابط هردو رهبر افغانستان و پاکستان در ابتدا تیره بود. علی بوتو داوود خان را به حیث دیکتاتور میشناخت و داوود خان کمافی السابق پشتونها و بلوچ ها را به قیام تشویق میکرد. اما به مرور زمان روابط دو دولت به نرمش گراید. داوود خان صدر اعظم پاکستان را در سال ۱۹۷۵م به کابل دعوت نمود و بوتو قبل از آمدنش به کابل برای کاهش تنش بین دو کشور خان عبدالغفار خان و بعضی دیگر از اعضای حزب عوامی ملی را رها کرد.

صدراعظم پاکستان به تاریخ ۷ جون ۱۹۷۶م به کابل رسید. هردو رهبر در اعلامیه مشترک برای رفع اختلافات بین دو کشور از طرق مسالمت آمیز تاکید نمودند. سپس سردار محمد داوود خان به اساس دعوت علی بوتو در سال ۱۹۷۷م به پاکستان سفر نمود. در این سفر بنا بر حسن نیت که بین دو دولت ایجاد گردیده بود و به یک سلسله توافقات ابتدائی رسیده بودند که قدرتهای ضد بلاک شرقی (کمونیستی) بتاریخ ۵ جون ۱۹۷۷م جنرال ضیالحق را که مسلمان متعصب بود و میتوانست بازی اسلام را بر ضد کمونیزم پیش ببرد برای رسیدن اهداف شان با کودتائی نظامی به قدرت رسانیدند. قابل تذکر است که قبل از کودتای جنرال ضیالحق تعداد از اعضای اخوان المسلمین افغانستان به شمول عده ای دیگری از کاسه ليسان پاکستان، عربستان سعودی، انگلستان و امریکا تحت تربیه آی، اس، آی پاکستان قرار گرفته و یک کودتای نا فرجام را بر ضد داوود خان به راه انداختند. همچنان در اواخر جمهوری داوود خان، اعضای کشورهای غیر منسلک بین قدرتهای شرق و غرب تقسیم و مفهوم بیطرفی واقعی خود را از دست داده بود، لهذا با ناکامی کودتای گماشتگان آی، اس آی، ایران، امریکا انگلستان، عربستان سعودی و پاکستان، از یک جانب اتحاد جماهیر شوروی با نارضایتی خود از موجودیت و فعالیتهای غربی ها در افغانستان اظهار نگرانی نمود و میخواست که افغانستان سیاست یک جانبه متمایل به شرق را انتخاب نماید و از جانب دیگر غربیها و کشورهای اسلامی از نفوذ بلاک شرق در افغانستان اندیشه داشتند. لهذا با آوردن جنرال ضیالحق علناً فعالیتهای ضد نفوذ اتحاد جماهیر شوروی را در افغانستان توسط اخوانیها آغاز کردند. بناً داوود خان بین دوسنگ بزرگ قرار گرفت و خواست برای انکشاف اقتصادی کشور خود در سیاست خارجی خود تغییر وارد کرده و دست دوستی را به کشورهای اسلامی دراز نماید تا بتواند با سیاست

جدید خود از یکطرف مانع فعالیتهای اخوانیهای تربیه شده پاکستان در افغانستان شود و از جانب دیگر با گرفتن کمک های مالی از کشورهای اسلامی پروژه های انکشافی و نظامی کشور را پیش ببرد.

"داوود در سالهای بین دیدار از مسکو و کودتای کمونیستی (اپریل ۱۹۷۸م) در جستجوی راه های وسیعتر برآمد که وابستگیهای نظامی و اقتصادی افغانستان به شوروی را محدود کند. او تعداد بیشتر افسران را برای آموزش نظامی به هند، مصر و ایالت متحده فرستاد و با ترکیه در مورد برنامه آموزشی جدیدی برای افسران نیروی هوایی مذاکره کرد. علاوه بر این، کمکهای ایران تدریجاً روبه افزایش گذاشت. قرارداد کمک ۵۰۰ میلیون دالر عربستان سعودی برای توسعه پروژه های هایدروالکتریک انعقاد یافت و با چین، صندوق کویت، صندوق ویژه اوپک و بانک توسعه اسلامی موافقتنامه هائی برای کمک به امضا رسید. داوود از جناح رادیکال جنبش غیر متعهد به رهبری کوبا دوری جست و چندین بار آشکارا از هاوانا انتقاد کرد. او اعلان کرد که افغانستان "عدم تعهد واقعی" را دنبال میکند و صریحاً افغانستان را جزء جناح میانه رو جنبش به رهبری هند و یوگسلاوی قلمداد کرد. در این راستا، پس از دیدار داوود خان از دهلی نو و بلگراد، کابل به عنوان محل اجلاس وزرای خارجه غیر متعهد ها انتخاب شد که قرار بود در ماه می برگزار شود."

دیدارهای داوود از مصر، ترکیه، عربستان سعودی و کویت نگرانیهای شدید شوروی را در پی داشت. سفر دوم او به قاهره درست پس از بازگشت انورالسادات از اسرائیل صورت گرفت. سادات در حضور سفیر شوروی سیاستهای داوود را مورد تحسین قرار داد و آنرا ملی گرایانه و معقول، استوار بر پایه های استقلال، آزادی ملی و متکی بر عدم تعهد خواند. شاه ایران قرار بود در ماه جون همان سال از کابل دیدار کند و داوود برای ماه سپتمبر آماده ملاقات با کارتر در کاخ سفید میشد. او انتظار دریافت کمکهای اقتصادی فوق العاده ای را از امریکا داشت.

در این زمان افغانها در باره دورنمای کمک های خارجی بحث می کردند که قرار بود ۶۰ در صد بودجه دولت در سال ۱۹۷۷-۱۹۷۸م را تأمین کند. بسیاری از تحصیلکرده ها این وابستگی را اجتناب ناپذیر و تنها راه برای شروع فرایند نوسازی می دانستند، اما ملی گرایان پشتون و کمونیست های خلق اعتقاد داشتند که داوود حاضر است این کمکها را به بهای سازش بزدلانه با پاکستان به دست آورد. به نظر آنها، این چیزی بود که توسط واشنگتن و تهران دیکته می شد. ضیا الحق، تحت

فشار امریکا و ایران، بنای تجدید رابطه با کابل را گذاشت. این برقراری روابط با پاکستان برای کابل مفهومی جز پذیرش رسمی "خط دیورند" و فراموش کردن مسله "پشتونستان" در بر نداشت. "داوود ابتدا طفره می رفت، اما در دومین دیدار با ضیالالحق در مارچ ۱۹۷۸ که در اسلام آباد صورت گرفت، زمینه مصالحه پیش آمد. داوود ظاهراً حاضر شده بود از ادعا های خود مبنی بر تشکیل ایالت های مستقل پشتون و بلوچ نشین که مفهوم دادن نوعی خود مختاری برای این دو اقلیت قومی پاکستان بود، صرف نظر کند. او طی یک کنفرانس مطبوعاتی پس از این دیدار در پاسخ این سوال که آیا خط دیورند مورد بحث قرار گرفت یا نه، اظهار داشت: "هر چیز مورد بحث واقع شد و با گذشت زمان هر چیزی جایگاه خود را به دست می آورد."

بازگشت داوود از پاکستان و اعلام برنامه سفر ضیالالحق به کابل برای ماه آگست، نجوای منتقدین را با این مضمون که وی واقعاً آماده می شود خط دیورند را بپذیرد، بلندتر کرد. آنها معتقد بودند که او بدین ترتیب رویای "افغانستان بزرگتر" را تحقق ناپذیر ساخته و قلمرو از دست داده را رسمیت خواهد بخشید. موقعی که داوود اجلاس رهبران پشتون و بلوچ را در کابل برگزار کرد و طی آن از تمام فعالان و جنگجویان پاکستانی پناهنده شده به افغانستان خواست که تا ۳۰ آوریل کشور را ترک کنند، سؤزن ملی گرایان شدت گرفت. اجمل ختک، یکی از رهبران پشتون، بعدها به من گفت، "داوود با اشاره به اینکه ضیاء، پشتونها و پلوچهای زندانی شده توسط بوتو را آزاد خواهد کرد، از تصمیم خود دفاع نمود."

"ختک اظهار داشت که "معامله گری" داوود به سرعت در میان گروه های مختلف پشتون نیروهای مسلح بر سر زبانها افتاد و این مسله به امین و طرفدارانش کمک کرد تا شبکه های زیر زمینی خود را تقویه کنند. عبدالصمد غوث اعتراف می کند که داوود و ضیاء به حل مسله "خط دیورند" و موضوع "پشتونستان" نزدیک شده بودند. به گفته او احتمال زیاد وجود داشت که توافق صورت گیرد. این یکی از عوامل اساسی بود که پیروزی کمونیست های افغانستان را جلو انداخت. امین و خلقی ها در مقابل این توافقها، خود شان را تنها پاسداران غرورملی میدیدند. این وضعیت برای مسکو نشانگر بی ثباتی عمیقی بود که از تجدید صف آرائی جیوپولیتیک در منطقه خبر میداد و تضاد مستقیمی با اهداف ستراتژیک بلند مدت شوروی در منطقه داشت." (۱۰-۲۴)

با جدا شدن پاکستان از هند مخصوصاً بعد از کودتای جنرال ضیالالحق، خوابهای هولناکی را که امیر عبدالرحمن خان از تقسیم هند به دو قسمت و ایجاد کشور اسلامی در مجاورت افغانستان میدید به واقعیت پیوست. به این معنی که امریکا و متحدینش با اطمینان کامل برای کشیدن پای اتحاد جماهیر

شوروی به افغانستان با تقویه مسلمان متعصب افراط گرا و ایجاد سازمانهای تروریستی بر ضد کمونیزم را در مناطق ماورای خط فرضی دیورند که در آنجا از قرن ۱۹م اساس و هابیزم و افراط گرایی را گذاشته بودند شدت بخشیدند تا با کشیدن پای اتحاد جماهیر شوروی بتوانند آنچه را که در قرن ۱۹م خواب میدیدند، برسند. چنانچه هیلری کلینتن، وزیر امور خارجه وقت امریکا نیز در یکی از جلسات کنگره به صراحت به نقش امریکا در ایجاد سازمان تروریستی القاعده اعتراف کرد. او گفت که: "ما گذشته مشترکی با سازمان القاعده داریم. کسانی را که امروز با آنها در افغانستان و پاکستان می جنگیم ۲۰ سال پیش خود ما به وجود آوردیم زیرا در جنگ علیه شوروی سابق از آنها استفاده می کردیم. او افزود، ما القاعده را به وجود آوردیم زیرا نمی خواستیم شوروی سابق بر آسیای مرکزی چیره شود و ریگان رئیس جمهور وقت امریکا با مشارکت کنگره به زعامت دیموکراتها از طرح ایجاد القاعده جهت مقابله با اتحاد جماهیر شوروی استقبال کرد." (سایت وزین دعوت تاریخ ۲۹ دسمبر ۲۰۱۱م).

همچنان، جمیز بیکر James Baker وزیر خارجه وقت امریکا بتاريخ ۲۵ اکتوبر ۲۰۰۱م در چنل سی ان ان (CNN) اعتراف کرد که: "اوسامه بن لادن را آنها (امریکا) در افغانستان به مقابل روسها مؤظف نموده بودیم."

سپس در اپریل ۱۹۷۸م کودتای خونین هفت ثور صورت گرفت و داوود خان موفق به رسیدن به هدفش نگردید.

بعد از اشغال افغانستان توسط قشون سرخ اتحاد جماهیر شوروی، در اوایل ۱۹۸۰م آقای ریبنگنیو برژنیسکی (Zbigniew Brzezinski) مشاور امنیتی آقای رئیس جمهور کارتر در سفر رسمی خود به پاکستان در مناطق قبایلی برای فریب مردم که از دین مقدس اسلام آگاهی درست نداشتند خود را مدافع اسلام معرفی و چنین بیان داشت که: "اگر ادعای شما برحق است خداوند با شماست. بروید وطن خود را آزاد سازید و در مساجد خود نماز بخوانید." (CNN)

سیاست جمهوری دیموکراتیک خلق افغانستان در قبال خط فرضی دیورند ۱۹۷۸م - ۱۹۹۲م.

با کودتای هفت ثور، اتحاد جماهیر شوروی که از اواخر قرن هجده الی اپریل ۱۹۷۸م خوابهای رسیدنش را به آبهای گرم هند و خلیج فارس میدید در دوره دموکراسی و اولین دولت جمهوری

افغانستان اعضای حزب دموکراتیک افغانستان را برای رسیدن اهداف شوم سیاسی شان در افغانستان و منطقه تشویق به بلند نمودن سرو صدای آزادی برادران پشتون و بلوچ می کرد تا به هدف خود رسید. لهذا بعد از کودتای هفت ثور و سپس اشغال نظامی افغانستان توسط قشون سرخ بر لبان رهبران حزب دیموکراتیک خلق افغانستان مهر زدند و موضوع پشتونستان را فراموش کردند و الی ختم دوره داکتر نجیب دیگر یادی از خط مرزی دیورند نشد، صرف به شکل سمبولیک در پروگرام رادیوی پشتونستان صدای (دا پشتونستان زمونژ) در رادیو افغانستان بلند و سال یکمترتبه به تاریخ نهم سمبله که بنام جشن پشتونستان اساس آن در دوره صدارت داود خان گذاشته شده بود، عده ای معدودی از رهبران دولت و پشتون و بلوچ ماورای خط دیورند مقیم در افغانستان در میدان پشتونستان مقابل رستوران خبیر جمع و سخنرانی میکردند. نباید فراموش کرد که یکبار برای جلوگیری از داخل شدن به اصطلاح مجاهدین از پاکستان به داخل افغانستان داکتر اناهیتا راتب زاد به یک سوال خبرنگار هندی گفته بود که برای ممانعت مجاهدین از داخل شدن به افغانستان در خط فرضی دیورند، سیم خاردار اعمار میدارند که بعداً از طرف بعضی از اعضای حزب به استدلال اینکه کشیدن سیم خاردار از طرف دولت افغانستان معنی شناسائی خط بنام سرحد است مخالفت نشان دادند. همچنان بنا بر بعضی روایات و شایعات با رسیدن طالبان به کابل، جنرال بابر و جنرال حمیدگل سندی از قبل تهیه شده خود را که به ارتباط به رسمیت شناختن خط فرضی دیورند بود به داکتر نجیب رئیس جمهور اسبق افغانستان که در تعمیر ملل متحد در کابل پناهنده بود پیش کردند که امضا کند. داکتر نجیب به روی شان تف کرد و سند امضاء نه نمود که در همان لحظ به فیر تفنگچه با برادرش به قتل رسید. (الله اعلم)

سیاست دولت اسلامی افغانستان در قبال خط فرضی دیورند

۱۹۹۲م-۱۹۹۶م

دوره های به اصطلاح مجاهدین یکی از ننگین ترین دوره ها در تاریخ افغانستان شمرده میشود. رهبران احزاب و تنظیمها در بین خود بالای قدرت، تخریب قلب مادر وطن، کشتن بیش از ۶۵۰۰۰ شهریان مظلوم کابل و چور و غارتگریها در جنگ بودند. موضوعات چون حق خود ارادیت برادران پشتون و بلوچ نزدشان ارزش نداشت و پاکستان نیز به اساس توافقاتی که بین شان صورت گرفته بود افغانستان را صوبه پنجم خود فکر میکردند. بناً لزوم مطرح کردن خط فرضی دیورند را نمیدیدند.

سیاست دوره امارت طالبان در قبال خط فرضی دیورند.

۱۹۹۶م-۲۰۰۱م

در دوره حجر طالبی که ملا محمد عمر رهبر شان بود کدام چیزی در باره خط فرضی دیورند ثبت نگردید. صرف شایعات است که در زمان امارت ملا عمر جنرال حمیدگل رئیس استخبارات پاکستان و جنرال بابر وزیر داخله پاکستان سندی را که به رسمیت شناختن خط فرضی دیورند باشد ترتیب و به ملا عمر بردند که قبول نماید، اما ملا عمر آنرا با عصبانیت رد کرد. (الله اعلم)

سیاست جمهوری اسلامی افغانستان در قبال خط فرضی دیورند

۲۰۰۱م-۲۰۲۰م



بعد از تجاوز نظامی بیرحمانه و بیشرمانه اضلاع متحده امریکا و بریتانیا به تاریخ ۷ اکتوبر ۲۰۰۱م به خاک ما که هدف شان به اصطلاح راندن طالبان نامسلمان جنایتکار که ساخته و بافته خود شان با تبنای پاکستان و عربستان سعودی بود، در واقعیت زمینه فعالیت های آزاد را برای مسلمانان افراط گرا و تنگ نظر دور از مدنیت و انکشافات اقتصادی و تکنالوژی در جهان، نظام افغانستان را بسیار ماهرانه به اسلام گره زدند. یعنی در عوض اینکه (دولت جمهوری افغانستان باشد) آنرا بنام (دولت جمهوری اسلامی افغانستان) در قانون اساسی جدید افغانستان تعریف کردند تا بتوانند تحت نام دین مقدس اسلام دست آزاد تعریف و تفسیر اسلام را برای نوکران و غلامان خود که از اسلام واقعی آگاهی نداشتند و اگر دانش هم داشتند از آنها برای تاریک نگهداشتن کشور از مدنیت در یک افغانستان آزاد و مستقل استفاده نمایند. این است که به نام وارد نمودن دموکراسی قلابی و بازار آزاد خواستند با بمباردمان های وحشیانه خود که من آنرا در مقالات خود جنوسایت نامیده ام، در تمام دهات و قریه جات مخصوصاً مناطق پشتون نشین غرور ملت با شهامت افغان را که در فقر و بیچارگی از خاک و نوامیس ملی خود در طول تاریخ دفاع نموده بودند و می نمایند به خاک و خون کشانیده و در هم شکنند و برای پاکستان موقع دادند که به نام دفاع از اسلام در ماورای خط فرضی دیورند، پایگاه مجهز آموزشی تروریستان را بر ضد دولت آغاز که تا امروز متاسفانه ملت مظلوم افغان قربانی میدهد و رنج می کشد.

جای تأسف است که حتی شخصی چون پروفیسور برهان الدین ربانی که در مصر در جامع الازهر تحصیل و استاد فاکولته شریعیات و اولین رئیس جمهوری دولت اسلامی بعد از سقوط دولت کمونستی بود، در قرن ۲۱م در حالیکه به اساس وثیقه ملی نظام افغانستان جمهوری بر مبنای دموکراسی و آزادی بیان است، برای تاریک نگهداشتن نسل جوان افغانستان از مدنیت و حفظ آنها در طلسم خود شان در سال ۲۰۱۱م در بیانیۀ عقب گرایانه خود در کنفرانس سرتاسری شورای علما در کابل برای حفظ قدرت ملاها و علمای دین چون خود شان مخالفت جدی خود را با استفاده از اینترنت و فیس بوک اظهار داشت و به علمای دین هشدار داد که: "اگر مانع جوانان از استفاده اینترنت و فیس بوک نشوند قدرت را از دست میدهند." اما امریکا و انگلیس که خود را مدافعین دموکراسی میدانند و به نام آوردن دموکراسی به افغانستان تجاوز نظامی نموده بودند، هیچ عکس العمل نشان ندادند.

این است که بعد از حضور قوای نظامی امریکا، بریتانیا و ناتو در افغانستان خود قوای اشغالگر برای اینکه بهانه برای ساختمان پایگاه های نظامی و اقامت دایمی خود در افغانستان برای رسیدن اهداف شان در منطقه که خواب آنرا از اوایل قرن ۱۹م میدیدند با تبنای پاکستان و عربستان سعودی در ماورای خط فرضی دیورند داشته باشند، در داخل حریم مقدس ما تجاوزات بیرحمانه خود را به نامهای طالبان، حزب حقانی، حزب اسلامی، القاعده و بالاخره داعش انجام دادند. بعد به مرور زمان در نقاط مختلف در داخل خاک ما پیشرویها کردند که در نتیجه چون پاکستان با حمایت بدارانش که امریکا، بریتانیا و عربستان سعودی باشد با تشدید جنگ و ایجاد تفرقه های دینی، مذهبی، زبانی و سمتی بین اقوام باهم برادر و برابر نقش مخربی را بازی کردند. اعتراضات هردو رهبر یعنی جناب حامد کرزی و جناب داکتر محمد اشرف غنی در جوامع بین المللی مبنی بر مداخلات پاکستان در خاک افغانستان متمر ثمر واقع نشد. بلکه بریتانیا و امریکا دور از واقعیت های تاریخی غیر مسؤلانه به طرفداری پاکستان و ضد منافع ملی افغانستان اظهارات ذیل را بیان داشتند.

۱- پیشنهاد مورخ ۱۰ سپتمبر ۲۰۱۲م عضو حزب محافظ کار در پارلمان و معاون وزیر خارجه بریتانیا به ارتباط تجزیه افغانستان عزیز به هشت قسمت.

۲- نماینده خاص اضلاع متحده بتاريخ ۲۱ اکتوبر ۲۰۱۲م و سخنگوی وزارت خارجه اضلاع متحده امریکا وکتوریا نولاند Victoria Noland بتاريخ ۲۴ اکتوبر در (The Nation) ضمن تأکید براین که دیدگاه امریکا در خصوص معاهده دیورند تغییر نکرده است، عنوان کرد که امریکا خط دیورند را به عنوان سرحد بین المللی افغانستان به رسمیت می شناسد و نیز به گزارش روزنامه نیشن چاپ اسلام آباد پاکستان "ویکتوریا نولاند" سخنگوی وزارت خارجه امریکا در یک کنفرانس

مطبوعاتی بیان داشت: با وجود آنکه رسانه های افغانستان در این اواخر نظرات مختلفی را در خصوص مسئله خط دیورند مطرح می‌کنند اما دیدگاه امریکا در این خصوص تغییر نکرده و خط دیورند را به عنوان سرحد بین‌المللی بین افغانستان و پاکستان به رسمیت می‌شناسد. سخنگوی وزارت خارجه امریکا در عین حال اظهارات اخیر مارک گراسمن نماینده فوق العاده این کشور در امور افغانستان و پاکستان را در خصوص خط دیورند تائید کرد."

پاکستان با شنیدن موضع‌گیری نمایندگان بریتانیا و امریکا آستین‌ها را بر زد و تحت عنوان اینکه تروریستها از خاک افغانستان برای انجام اعمال تروریستی داخل میشوند، برای جدا نمودن برادران و خواهران هم‌دین، هم‌زبان و عنعنات افغان در ماورای خط فرضی دیورند ساختن خندقها و دیوارهای سیمی را آغاز نمود.

رئیس‌جمهور آقای حامد کرزی در سفر رسمی خود به پاکستان که به دعوت جنرال مشرف صورت گرفته بود در مورد خط دیورند چنین اظهار داشتند که "خط فرضی دیورند پشتون‌های دو طرف را از هم جدا نمی‌تواند زیرا افغانها تا حال رسمی و ذهنی آنرا قبول نکرده‌اند." همچنان وقتی جناب حامد کرزی برای فاتحه ولی خان رفت مردم چارصده با بلند نمودن شعار (لرو بر یو افغان) که پشتونهای هر دو طرف خط فرضی دیورند یک افغان‌اند، صدای همبستگی خود را با افغانها اعلان داشتند.

نتیجه‌گیری

با مروری مختصر بر سوابق تاریخی قبل از کشیدن خط فرضی دیورند و دسایس قدرتهای وقت برای رسیدن اهداف شوم‌شان در منطقه و سپس سیاست دولتمردان افغانستان در قبال خط فرضی دیورند، به این نتیجه می‌رسیم که به ملاحظه اسناد موثق تاریخی صدای ملت افغان برحق است. هموطنان ما شاهد بوده‌اند که دیوار کانگریتی برلین چطور از بین رفت، هانگ کانگ بعد از صد سال آزاد گردید، هندی‌های بومی کانادا بعد از سپری شدن صد سال از قراردادشان با انگلیس ملکیت‌های خود را تصاحب می‌شوند. فلذا من یقین کامل دارم که یک روز خندقهای حفر شده پاکستان دوباره پر و دیوارهای سیم‌خاردار از بین خواهند رفت. زیرا: ۱- برای اینکه به ملاحظه اسناد ارائه شده در زمان معاهده دیورند، افغانستان یک مستعمره انگلیس و امیر عبدالرحمن خان یک دست‌نشانده آنها بود لهذا معاهده اعتبار ندارد. ۲- اگر به استناد قانون وضع شده ۱۸۸۲م بریتانیا، ملکیت افغانستان در مقابل تادیبه ۱۸ لک کددار سالانه برای مدت صد سال اجاره داده شده

باشد، اولاً صد سال در ۱۹۹۳م تکمیل گردیده و نیز به اساس همین قانون اگر اجاره دار، تادیه اجاره را معطل و یا قطع میکند قرارداد فسخ میگردد. چنانکه در زمان امیر حبیب الله خان برای مدتی تادیه پول را معطل کردند و نیز بعد از استقلال افغانستان در ۱۹۱۹م بکلی قطع گردیده لهذا در هر دو صورت معاهده اعتبار ندارد. ۳- باید اعتراف کنیم که شاه امان الله غازی قبل از تاسیس پاکستان در معامله با انگلیسها و داکتر محمد اشرف غنی با پاکستان امروز کاری کرده اند که هیچ رهبر افغانستان قبل و بعد از تاریخ تاسیس پاکستان به آن موفق نگردیده بودند و آن اینست که شاه امان الله چنانکه در سطور فوق ذکر گردیده توسط نماینده انگلیس (Sir Hamilton Grant) تمام معاهدات قبلی رهبران افغانستان با انگلیس را ملغی قرار داد. ۴- داکتر محمد اشرف غنی با اجازه دادن کشیدن دیوار سیمی بالای خط فرضی دیورند بالای رهبر پاکستان یعنی صدراعظم عمران خان اعتراف کرد که خط دیورند یک خط فرضی است که توسط بریتانویها کشیده شده لهذا دیوارها میتواند از بین بروند اما سخنان عمران خان چون یادداشت نماینده انگلیس (Sir Hamilton Gran) ثبت تاریخ اند، گرچه بنابر شرایط مسلط جناب حنیف اتمر نامزد در ولسی جرگه اظهار داشت که موضوع خط دیورند قطعاً شامل سیاست ما نیست، بلکه تصمیم مربوط به ملت افغان میباشد. به عقیده این قلم در شرایط کنونی موضعگیری دولت فعلی افغانستان در قبال خط فرضی دیورند معقول است. و نیز باید قبول کنیم که حال دوران استعمار بریتانیا نیست که خواهران و برادران ماورای خط فرضی دیورند را به زور برچه و یا تطمیع نمودن مجبور میساختند که به طبل شان برقصند. شعور سیاسی شان بلند رفته و کاسه صبر شان لبریز گردیده و با بر پا کردن اجتماعات بزرگ صدای بر حق آزادی خود را بلند نموده اند. انشاءالله روزی خواهد رسید که نسلهای جوان امروزی و نسلهای بعدی به استناد سوابق تاریخی چون برهم ریختن دیوار کانکریتی برلین که برادران و خواهران هم کیش همزبان را جدا و در دو کشور مستقل بنام آلمان شرق و آلمان غرب در سازمان ملل متحد عضویت داشتند شاهد آزادی برادران پشتون و بلوچ آنطرف خط فرضی دیورند نیز خواهند بود.

اظهارات عمران خان، عضو پارلمان پاکستان و آقای حامد کرزی را میتوانید در لینکهای ذیل، و یا در یوتیوب (You Tub) بشنوید.



<https://fb.watch/YW-BWE9Dt/>

مأخذ:

۱- افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول بقلم میر غلم محمد غبار .
۲- طالبان-اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، نویسنده احمد رشید، مترجمان: اسدالله شفاهی و صادق باقرس.

۳- افغانستان در پنج قرن اخیر جلد اول بقلم میر محمد صدیق فرهنگ.

۴- افغانستان در پنج قرن اخیر جلد دوم بقلم میر محمد صدیق فرهنگ.

-۵

The Road to Kabul, the second Afghan War ۱۸۷۸-۱۸۸۱ by Brian Rabson
Afghanistan from Darius to ۱۹۸۶ Arms Andarmour Press, London.

-۶

AFGHANISTAN. FROM DARIUS TO AMANULLAH. By Let.General Sir
George Macmunn ۱۹۲۹, London.

-۷

The Tragedy of Amanullah by Sardar Iqbal Ali Shah ۱۹۳۳, London.

-۸

History of the modern World (World War One) by Robert Hoare ۱۹۷۳.

- ۹

Afghanistan by Ronald & Sbrina Michaud ۱۹۸۰, printed
in...Switzerland.

-۱۰

- پشت پرده افغانستان:- نویسندگان -دیگو کوردووز، سلیگ اس. هاریسون. مترجم: اسدالله شفاهی
(انتشارات بین المللی الهدی ۱۳۷۹)

۱۱- یادداشتها و خاطرات نویسنده.

-۱۲

AFGHANISTAN, LOUIS DUPREE, PRINCETON UNIVERSITY
PRESS, PRINCETON, NEW JERSEY-۱۹۸۰.



خط فرضی دیورند مولود دسایس بریتانیا و روسیه وقت

نویسنده در این مجموعه مختصر سعی داشته که متکی به اسناد موثق به اثبات برساند که خط فرضی دیورند که نویسنده آنرا دانه سوم سرطانی در بدن امپراطوری ابدالی نامیده چرا "مولود دسایس بریتانیا و روسیه میباشد" و دانه های قبل کدامها بوده اند که با دانه سوم گره خورده و الی امروز علیرغم موجودیت اسناد موثق که این دانه تحمیل شده اعتبار قانونی نداشته صرف برای پیشبرد اهداف شوم قدرتهای بزرگ وقت در افغانستان و منطقه کشیده شده است. از ماورای این دانه سرطانی که فعلاً به اصطلاح تحت سلطه پاکستان میباشد، خوابهای هولناک امیر عبدالرحمن خان را که از تقسیم هند بریتانوی به دو قسمت کشور هند و دیگری کشور مسلمان در مجاورت افغانستان را میدید منتج به واقعیت گردیده و علیرغم مساعی دولتمردان وقت الی امروز هیچ یک موفق به باز نمودن این گره سرطانی نشده اند، بلکه در طول تاریخ درد سری برای ملت مظلوم و بیچاره افغان بوده و نیز تهدید برای کشورهای منطقه و حتی جهان گردیده است. لهذا نویسنده بنابر مسولیت های وجدانی، ملی، اخلاقی و تاریخی خود سعی داشته که تحقیقات علمی را بدون حب و بغض بر مبنای اسناد موثق نویسندگان نخبه افغانی و غیر افغانی انجام و در این مجموعه خدمت هموطنانی که روی احساسات ملی با عصبانیت مخالفت خود را به خط فرضی دیورند ابراز میدارند و آن عده ای دیگری که بدون استدلال منطقی خط فرضی دیورند را به حیث سرحد رسمی بین پاکستان و افغانستان میشناسند یعنی از کیسه خلیفه ملکیت اجداد خود را با برادران خواهران ماورای خط را که خود را افغان میدانند یعنی با ما ریشه های مشترک زبانی، دینی و فرهنگی دارند به پاکستان میفروشند، تقدیم دارم تا با مروری به این مجموعه مختصر احساسات را در موضوعات ملی کنار زده و با عقل سلیم

دور از هر نوع حب و بغض در مورد خط منحوس سرطانی سوم که از آغاز باعث درد ها و رنجهای غیر قابل تصور برای ملت رنجدیده ما گردیده تصمیم بگیرند.